

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب دستورات انشای صیغ عقد و نکاح و معاملات
مؤلف رساله در رحل
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۴۰۱
شمارهٔ ثبت کتاب ۲۰۸۵۶۶
۱۷۴۰۱
۲۰۸۵۶۶


بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین اما بعد
عرض میدارد که از مشتبهات شرعی تألیف کتابیست که حین ضرورت رفع احتیاج نماید



[illegible]

عن اراضی آنکه وغیره ودیلک وجبال وعیون وانهار واحجار واشجار ومحل دکه
ومزارع ومرابض ومعالف ومزارع والکروف با جمیع توابع شرعیه ولواحق عرفیه
والملاقیه را بیع اولم لیسم وذکر اولم یذکر بمبلغ معین القدر والوصف دوکانی
رایج دیوان صاحبقران عوض بعقد الفاظ صادر اصیغه تاکیدا الیه وتوضیحا لا
بیع ان رایج موصوف را خود دریافت وقبول نمود مشتری مزبور تمامی مبیع
مرقومه را بثمن معلوم فیه ومعقود علیه وبینهما صیغه مبایعه شرعیه بر وفق
قانون شریعت نبویه مشتمله بر کافه شرایط وارکان وخالیه از جمیع
نواقص والبطلان جاری ولاحق گردید با بیع مطور عالما وعارفا که اذعان
موجبه خیارات نیز فسخ بیع سیما دعوای غبن ولوکان فاحشا بل افحش وانقطاع
نمود وضمان درک شرعی عند ظهور مستحق للغیر گردید که از عهده بر آید وتخلیه
ید از مبیع مزبور نمود بتصرف مشتری مذکور داد که فی بعد مراد ورثه ید تصرف
مالکانه ومستقلانه در آن گیفت وارادة کند تصرف الملاک فی املاکهم وذوی
الحقوق فی حقوقهم جری ذلک بتحریر فی شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۵۱

نوع دیگر قباله بعد حمد [illegible] لازم وجازم شرعی با الطوع والرغبه خالیا عن الجبر
والکراهه دانسته وخیرت فلان ولد فلان بفلان ولد فلان تمامی ویکی مقطع
خانه با عرصه وبکرو مشجره واقعه در محله فلان محدود بحدود اربعه یک حد ملک
فلان و [illegible] القوانین الشرعیه با توابع شرعیه [illegible] بمبلغ معین القدر
والوصف [illegible] رایج دیوان [illegible] صاحبقران [illegible]
مقبوض [illegible] صیغه عقد مبایعه لازمه
باسقاط غبن ولوکان فاحشا بل افحش جاری گردید [illegible] تحریرا فی شهر شعبان سنه ۱۲۵۱
صیغه بیع لازم [illegible] در صورتی که بایع ومشتری [illegible]

عن قِبَلِ موکلی بعتُ المبیعَ المعلومَ بالثمنِ المعلومِ مع الاسقاط
قبلتُ المبیعَ المعلومَ لموکلی کذلک در صورتی که هر دو بیع حاضر نباشند
ودیگری از طرف او وکالت دارد ووکالت او ثابت نباشد او را وکالت ادعائی گویند
بر این طریق گویا در صورتیکه وکالت ادعائی صیغه خواندن لیکن نایب وکالت
ادعائیة عن قبل موکلی بعتُ المبیعَ المعلومَ لموکلی بالثمنِ
المعیّنِ المعلومِ مع الاسقاط از طرف مشتری بگوید قبلتُ المبیعَ
المعلومَ بالثمنِ المعلومِ لموکلی کذلک واگر بایع حاضر باشد ودیگری از مشتری
نایب باشد وکالت از قبل بایع فضولا از قبل مشتری بگوید عن قبل موکلی
بعتُ المبیعَ المعلومَ الرجلَ المعلومَ بالثمنِ المعیّنِ المعلومِ از طرف مشتری
بگوید قبلتُ المبیعَ المعلومَ الرجلَ المعلومَ کذلک در صیغه بیع شرط را
نیز از [illegible] اگر مشتری حاضر نباشد عن قبل موکلی بعتُ المبیعَ المعلومَ
الرجلَ المعلومَ بالثمنِ المعیّنِ المعلومِ وشرطتُ الخیارَ لموکلی
فی المدةِ المعلومةِ از طرف مشتری بگوید قبلتُ المبیعَ المعلومَ الرجلَ
المعلومَ هکذا در صیغه اجاره بیع شرط بگوید عن قبل موکلی اجرتُ
المبیعَ المعلومَ لموکلی بالاجرةِ المعلومةِ فی المدةِ المعلومةِ بالشرطِ
المعلومِ قبلتُ لموکلی کذلک در صورت فضولی که مشتری حاضر باشد بگوید
عن قبل اجرتُ المبیعَ المعلومَ لموکلی بالاجرةِ المعلومةِ فی المدةِ
المعلومةِ قبلتُ عن البایع کذلک صیغة البیع فیقول البایع للمشتری
بعتُکَ هذا مشیرا الی المبیع او داری او غلامی او امتی مثلا بالثمن
المعیّن او بدینار او بدرهم ونحوها فیقول المشتری قبلت ولو کان
البایع وکیلا یقول بعتک [illegible] عن زید مثلا او من هذا مشیرا الی الموکل

او عن موكله بعتك هذا الشيء بالثمن المعين مثلا فيقول المشتري قبلت
ولو كان المشتري وكيلا عن البايع يقول وكالة عن موكلي بعتك الشيء
المعين من الدار او العبيد او العرض بالثمن المعين فيقبل عن نفسه
بقوله قبلت مكتفيا به او بانضمام قوله لنفسي فان الكل حسن ولو كان
المشتري وكيل المشتري وكيلا لغيره يقصد في القبول ذلك الغير ولو
صرح به لكان احسن بقوله موكلي ولو كان البايع وكيلا عن المشتري
يقول بعت موكلي الشيء المعين او مالي او مملوكي بالثمن المعين فيقبل
عن قبل المشتري بقوله قبلت لموكلي ولو اراد سقوط الخيار ولو كان
غبنا فيقول البايع بعتك هذا هكذا مع سقوط الخيارات ولو كان
غبنا فاحشا او مع سقوط الخيار المعين كالمجلس والحيوان والعيب
والغبن اذا كان سقوط خيار خاص واحدا او ازيد بشرط عدم
احاطة الجميع فيقول المشتري قبلت مع سقوط الخيار كلا او بعضا
انما اراد ولو اسقط الخيار بعد العقد جاز ايضا ولو كان العاقد
وكيلا من الطرفين يصير موجبا عن البايع وقابلا عن المشتري فيقول
وكالة عن موكلي او عن البايع بعت المشتري المبيع المعلوم بالثمن المعلوم
فيقبل عن المشتري بقوله قبلت لموكلي قاصدا المشتري ولو اراد او اهل
سقوط الخيار يسقط الوكيل كما ذكر بان يزيد قوله بسقوط الخيار
في الايجاب والقبول او احدهما خاصة اذا كان المراد خاصا صيغة بيع
المشروط برد مثل الثمن فاجارة يقول البايع بعتك المبيع المعلوم
بالثمن المعلوم بالشرط المعلوم الى المدة المعلومة فيقول المشتري
قبلت واذا اراد المشتري اجارة المبيع للبايع كما اشتهر في عصرنا

هذا خلاصة

هذا تمام خلاصة ان اراد بيع شرطا بالبايع اجرتك المبيع كلا او بعضا
انما اراد الى المدة المعلومة على الاجرة المعلومة فيقول البايع قبلت
ولو اجر شيئا معينا من المبيع كالسكين يقول اجرتك السكين
او الشيء المعلوم من جملة المبيع الى المدة المعلومة فيقبل البايع بقوله
قبلت ولو كان العاقد وكيلا عن الطرفين المتشارطين يقول وكالة
عن البايع بعت المشتري المعلوم بالثمن المعلوم بالشرط المعلوم الى
المدة المعلومة فيقبل عن المشتري بقوله قبلت ثم يوجر بقوله وكالة
عن المشتري اجرتك المبيع او بعض المعين من النصف او الثلث او
البيت المعين او الشيء المعين من جملة المبيع للبايع الى المدة المعلومة
على الاجرة المعلومة فيقبل عن البايع بقوله قبلت مكتفيا قاصدا للبايع
او زايدا قوله عن البايع او عن موكلي قاصدا اياه او نحو ذلك فان الكل
صحيح انشاء الله وهذا كله بعد تعيين الاركان عن البايع والمشتري
والمبيع والثمن والشرط والمدة والاجرة ولو كان المشتري وكيلا في
البيع والاجارة يقول مع تعيين الاركان وكالة عن البايع بعتني
المبيع المعلوم بالثمن المعلوم بالشرط المعلوم الى المدة المعلومة فيقبل
لنفسه بقوله قبلت ثم يوجر عن المشتري لنفسه بقوله وكالة عن المشتري
اجرة المبيع المعلوم او الشيء المعين منه لنفسي الى المدة المعلومة على
الاجرة المعلومة فيقبل لنفسه بقوله قبلت ولو قال وكالة عن قبل موكلي
جاز ايضا عن نفسه للبايع فيقول اجرت المبيع المعلوم او الشيء المعين
منه لموكلي البايع الى المدة المعلومة على الاجرة المعلومة فيقبل من البايع
بقوله قبلت ولو كان عكس ذلك بان يوكل المشتري البايع في اجراء
العقد المشروط يقول البايع اولا عن نفسه بعت المشتري الموكلي
المبيع المعلوم بالثمن المعلوم بالشرط المعلوم الى المدة المعلومة

ثم یقبل من المشتری بقوله قبلت ثم نحکی صیغة الاجارة فیقول الموجر المالک

العین المستاجرة مخاطبا للمستاجر اجرتک او اکریتک او ملکتک

منفعة هذا الشیء المعین او العین المعینة او داری او بیتی او دکانی

او قریتی او طاحونتی او فرسی او بغلتی او حماری او مجری او عبدی

او امتی کلا او بعضا معینا مشاعا کالنصف والثلث والربع

او مقسوما کالحجرة من الخان والمزرع من القریة الی المدة المعلومة

فیقول المستاجر قبلت ولو کان الموجر وکیلا عن الموجر یقول وکالة

عن الموجر او موکلی مکتفیا بهذا او مبدیا قوله هذا مشیرا الیه اذا کان

حاضرا مشارا الیه او ذکر اسمه او لقبه اجرتک الشیء المعلوم الی المدة المعلومة

فیقول المستاجر المخاطب قبلت ولو کان المستاجر وکیلا حاضرا یقبل

عن قبله بقوله قبلت ولو کان العاقد وکیلا عن الطرفین یقول اولا

وکالة عن موکلی عن الموجر اجرت المستاجر موکلی الشیء المعین الی المدة

المعلومة علی الاجرة المعلومة ویقبل عن المستاجر ثانیا بقوله قبلت

مکتفیا به او نائبا عن موکلی او عن المستاجر ولو آجر لنفسه لعمل یسمی

اجیرا ایضا یقول فصل در هبه وبخشش هرگاه کسی خواهد که عین مالی که

نقد باشد از ملک خود بملک دیگری بعنوان بخشیدن انتقال دهد و این هبه است و به

عبارتی که دلالت کند به بخشیدن کافیست و صیغه عربی بودن ضرور نیست

و این صیغه عبارت باشد به دیگری که بخشیدم یا بگوید بتو دادم برای خوشی

و بی عوض یا بگوید پیش کش کردم یا بگوید تکلف بتو کردم یا بگوید تملیک تو کردم

و امثال این عبارتها که مفادش بخشیدن است و قبول آنست که کسی قبول کند بگوید

پذیرفتم یا امثال اینها و بنابر قول اقسم کافی نیست یا بگوید هبه کردم بتو اگر چه گوید

میزکی از کی طلب داشته باشد اگر طلب را بخشش بکند بکسی دیگر که بخشد صحیح نیست نزد فقها

چه قبض دادن شرط صحت هبه است و تا قبض داده نشود عمری تمکن کند و نقد

بلکه ایدبه

ملک نمی‌شود بنا بر مذهب اصلاً و آنکه بعضی گفته‌اند که قبض شرط صحت نیست امام لزوم هبه

این غلط است بلکه مراد ایشان اینست که بعد از قبض عقد و قوعش ثمر کند و معلوم میشود

که از حین وقوع عقد نقل ملک شده اما موقوف است بتحقیق قبض و اگر قبض نکند

اصلاً ثمر نمیکند پس بنابر این هبه ما فی الذمه باطل است چنانچه اظهر است بلکه

که قبض که شرطست قبض دادن عین است چنانچه بخشیده است ما فی الذمه را هرگاه بخشیده بعین

آن قبض داده نشود چه محالست بلکه فرد از آن قبض داده میشود و آن فرد عین آنست

و آنکه گفتیم صحیح نیست هبه ما فی الذمه در صورتیست که خواهد بدیگری بخشد نه بمدیون

پس اگر خواهد بمدیون ببخشد صحیح است و بری میگردد بابراء ذمه چه ابراء ذمه نمودن مدیون

جزما صحیح است و محقق بلفظ نیست به الفاظ است خوبست و از الفاظ آنست که بگوید

بخشیدم بتو و امثال این عبارات و قبض که در هبه شرطست آنست که واهب که بخشنده است

قبض دهد یا بگوید که بقبض بدهید یا آنکه رضا نشود و اذن دهد که قبض بدهند و اگر دولی

چیزی را ببخشد بطفل صغیر شما احتیاج بقبض نیست زیرا که ولی به صغیرست مجرد

بخشیدن در قبض طفل رفت و بعضی گفته‌اند که باید قصد نماید که این قبض و الا بر طفل آنست

تا قبض طفل شود و این ضرور نیست و هم چنین ضرور نیست که زمانی بگذرد که تقابض قبض

شود بعض طفلست مجنون و اگر بفرزند کبیر بخشد باید بقبض بدهد تا صحیح شود و اگر در دست

متهب چیزی بود امانت واهب که واهب به وی ببخشد صحیح است و احتیاج بقبض

دادن دیگر نیست و اگر در دست و کیل واهب باشد هر نحو که اقبضه شد اگر که امانت

نخواهد باشد یا مضاربه چه مالک بخشد بکسی باشد در صورت که ید او ید واهب و قبض او

قبض واهب باشد صحیح است و احتیاج بقبض دیگر نیست اگر عاریه نخواهد باشد

یا غصب بوده در وقت مساومه که از آنمایش نماید و امثال اینها پس ید ایشان ید واهب

نیست پس محتاج بقبض است و اگر آن چیز در ید قبض و کلاء متهب است یعنی

کسی که ید ایشان ید متهب و قبض ایشان قبض متهب است بمجرد آنکه بخشید واهب

آن را متهب پس در قبض متهب است مثل آنست که در دست متهب بود که باو بخشید و اگر
بطفل بخشد چیزی را اجزی ولی باید که ولی قبض نماید و این ولی پدر و جد پدری است و هرچند با
رشد و غیر پدر یا جد آن حاکم شرع است بجهت که دانستی و با آنکه خود کسی ع
چیزی را بعضی از آن بخشید و قبض آن بعض از شایع است مثل نصف و ثلث مشاع و با آنکه هبه
کامل معوض عنها شود یعنی کسی ببخشد چیزی را بالعوض آنکه آن شخص باو بخشیده آن نیز چیزی
یا ببخشد یا چیزی ببخشد یا کاری برای او بکند یا حقی را از وی ساقط کند و غیرها
هرچه بایی رفض شده و هبه را فیما بین خود بعمل آورده اند ای وقت که قبض داده لزوم هم
بیرسد و اگر عوض هم هبه بخشش شده ای هم باید قبض داده شود تا صحیح شود چه هبه از قسم
از آنکه بیند قبض دادن شرط صحت آنست و بدون قبض هیچ ثمر نمیکند و هرگاه هبه عوض
عوضها بعمل آید و قبض بلا اشر نمیتوان اندازه جا که رجوع نماید چه بلا زوال شده هرچند عوض
چیزی بوده باشد لکن اگر عوض را نداده نمیتواند رجوع نماید و لیکن گرید اگر هبه تمام بطلع عوض
لزوم نزدیکه هرچند عوض آن چیزی که بخشیده بگیرد و نگرفته در صرف تمام یا بعض شود خصوص
هرگاه هبه کسی فقیر باشد و متهب غنی و هم چنین است اگر ببخشد برای رضای خدا یا بقصد تقرب
لهذا رجوع نمیتوان نمود چه عظم … از قصد منظور داشته هم چنین اگر آنچه بخشیده
تلف نمود و اگر بعض تلف آید در دست او شده باشد چه در این صورت نمیتوان رجوع نماید
بگرفتن عوض آن و هم چنین اگر تمامش را تلف نمود چه در این صورت نیز نمیتوان رجوع
نمود بمثل آن یا قیمت لکن در این صورت بر سر متهب است بعین آنکه … باو بخشیده شده
رجوع نماید اگر ثلث و عوض مالش را از او بگیرد چه مالش را تلف نموده و اگر هبه بکسی
از ذوی رحم شد در این صورت نیز نمیتواند رجوع نمود بعد از قبض دادن علی الاقوی و اگر
به پدر و مادر بخشیده باشد البته رجوع نتواند و هم چنین اگر یکی از اولاد بلند یا اولاد ببخشد
و ناخوش است بسیار که بعضی از اولاد چیزی ببخشد بر بعض دیگر و در اخبار منع وارد
شده و لهذا بعضی حرام دانسته اند مگر آنکه مرتبتی از علم و صلاح یا فقر و پریشانی بیشتر
از دیگران داشته باشد … بعضی از ائمه علیهم السلام کرده اند و اظهر آنست که شوهر
هرگاه چیزی بزنش ببخشد یا زن چیزی را بشوهرش ببخشد بعد از قبض دادن نمیتوان

رجوع

و لکن کراهت شدید دارد بلکه احتیاط در عدم رجوع است و اگر ابراء ذمه نموده
کسی را البته لزوم دارد چنانچه گفتیم و هبه هرگاه بغیر اشخاص مذکور شده رجوع
میتوان نمود هرگاه برای خدا نبخشیده و معوض عنها نبوده باشد الا اگر عوض نداده چنانکه گفتیم
و گفتیم رجوع وقتی میتوان نمود که عین آنچه هبه نموده بحال خود باشد و اگر تلف شده باشد
تلف رجوع نمیتوان نمود و الا اگر تلف نشده و لکن تصرف در آن نموده متهب بلی
… و در این خلاف است اکثر فقها جایز نمیدانند مطلقا و بعضی جایز میدانند مطلقا
و بعضی تفصیل میدهند که اگر تصرف است که از ملک خود بیرون نموده ملک دیگری کرده
بفروختن یا بخشیدن یا صلح یا مهر نکاح و امثال اینها رجوع نمیتوان نمود و هم چنین اگر
تغییری در عین نمود بنحوی که مثلا رنگش کرد یا بریده یا کاغذ را نموده یا چوب را تخته کرده
و تراشیده و امثال اینها و حکم کرده اند که مضمون نص است که اذا کانت
الهبة قائمة بعینها فله أن یرجع و الا فلیس له أن یرجع یعنی
اگر بخشیده بعینه بحال خود باشد میتواند رجوع نمود و الا فلا چه در صورت مذکوره
صادق نیست عرفا که بعینه بر حال خود باشد چه چیزی که فروخته شده مثلا دست
متهب کاست تا چیزی که در میان مردم معین نیست که تو گویی بعینها آن را قائمه
بعینها گویند بلکه بحال آنکه متهب قائمه بعینها نیست و حرف صحیح است
متعلق شده به این قائمه بعینها نیست و غالب بعضی مانا این در اول نیز نیست
و هم چنین اگر تغییر داده باشد صورتش را یا آنکه تغییر بچیزی رسیده که ملک متهب است
مثل صبغ یا عمل و ملک او … صورتش نزدیک چه ظاهر اخبار رجوع
آنست که ملک خود را گرفته است که … این مذهب خالی از قوت نیست
بلکه بعض از صورتش بی تامل چنانکه مثل کشتن است بر ستها و آنکه برنج را سفید نمود
و طعام ساختن و گندم را آرد نمودن و نان پختن … و انگور را شراب یا سرکه کرد
و امثال اینها بلکه از این تغییرها هم و اگر صورتی تامل داشته باشد اظهر چنان است که
گفتیم خصوص … قول تفصیل و ملکیه کنیز را که وطی نمود متهب … نمیتواند رجوع نمود
چه قائمه بعینها نیست بجهت … دخول که از اعظم تغییرات است و بعضی در این

تا مفتی نمیده و گفته که اگر ولد اهر رسیده و حامله شده بمنزله رجوع نمود چه از رقیت خارج
بیرون آمده و متشبث بحریت شده و بعد از موت انقر منزله استحقاق رجوع و عدم
رجوع هر دو دارد چنانکه ظاهر در امثال این نیز چنین است مثل اینکه فروخته بود و باز
برگشت بخیار فسخ یا عیب یا امثال اینها یا اینکه خود واهب فرزند یا ارث باو برگشته
و یا باو بخشیده نزد امثال اینها و احتیاط در امثال این امور باید مرعی است
و اما اگر ملک را مثل اجاره یا امثال اینها که با دخیه ملو با جاره داده متهب احتمال
دارد که واهب رجوع نتواند نمود که بعینها قایم نباشد و شاید اقرب جواز رجوع است
اینکه قایم بعینها باشد لکن احتیاط رکند تا مدت اجاره منقضی شود و احتمال دارد
که فسخ توان نمود اجاره را و اگر احتیاط رکند بنا بر گذشته تا حین رجوع مال متهب است
جزما و اما منافع این مدت حق خوش است که ظاهر در اگر اینطور متهب با اجر نمود
که واهب رجوع کند احتمال دارد که رجوعش صحیح باشد با اینکه قائمة بعینها باشد
چه المدت وثیقه دین دیگر است و احتمال صحت نیز دارد با اینکه مراعات نماید
فک شدن آنرا و احتمال اینکه رهانت با فسخ نمود بعید است بلکه اظهر در نظر آنست
که در چنین صورتها قائمة بعینها نیست و نتواند رجوع نمود بلکه در خیار مدت
لیا رکعه لذکی ماکه رجوع نماید بعیبه آش هر چند رجوع توان نمود که فرموده اند
ائمه علیهم السلام که مثل کسی است که برگرداند آنچه را خورده است مجاز برگرداندن آنرا
داخل حیله و اگر شرط فرموده اند و اگر واهب رجوع نمود و هبه بعید شد نزد متهب
احتمال دارد که صحیح باشد رجوعش و اقرب آنست که صحت است لکن هم چنان معیوب بگرد
و ارش نمیتواند گرفت هم ساقط نموده بود و اگر بر تلف جنایت میکند بلا عوض پس معلوم شد
که اگر متهب خودش معیوب کند آنرا هم همین حکم دارد و هم چنین اگر ثالثی معیوب کند
و متهب با بریه که از آن ثالث ارش بگیرد و اگر واهب معیوب کند متلف از فسخ رقف

نمو متهب با بریه که ارش و قیمت را از او بگیرد و قدر او حال که تلف شده و حال عرض
که متحقق است متهب که بگیرد از واهب حال لعل الحال اللازم است شاید بعد قبض
یا بوالدین و امثال اینها و اگر تلف نکرده باشد معیوب ساختن بعد قصد رجوع باو بعین رجوع نمی کرده
تلف یا معیوب نمود در هبه غیر لازمه متهب یا بر او مستقل است چه مال خود را تلف نموده
و اگر قبل از هبه یا متهب صرف نمود یا تلف کرده حکم معیوب کردن متهب است لکن
و هم چنین اگر اجنبی تلف کرد متهب یا بریه که مثل علاف یا از او بگیرد و اگر مثلی باشد
مثل گندم و روغن و غیره از جنس از علاف قیمت و اگر قیمتی است قیمت بگیرد مثل و الا
جا دارد و هم چنین اگر واهب خودش تصرف نماید یا تلف کند نه بقصد رجوع و از این معلوم
که واهب نتواند که بعض آنچه بخشیده رجوع نماید در آن بعض و اگر واهب رجوع نمود
و هبه نمایانده شده و نماکرده مثل اینکه درخت میوه داده یا حیوانی بچه آورده یا شیر داده پس اگر
از قبیل مقوله بعین کرده قبض نما است یعنی منفصل و جدا است از هبه تا نما مال متهب است
تا از وقت که واهب رجوع نمود و آن نما ها را نمیتواند از متهب بگیرد چه ملک الدائم
مال متهب است باشهر و اگر نما منفصل شد علت لکن متصل حقیقت مثل شیر
در اثر روی لیستان که هنوز تراوش نکرده باشد یا بچه در شکم حیوان هنوز متولد نشده حکم
نما منفصل حکمی دارد و اگر متصل است حقیقتا مثل اینکه چاق شدن حیوان
یا صفت بلکه ترقی یا کوچک بزرگ شدن اینها بر بعضی دیگر بجا است هرگاه رجوع
کرد اجرا هایا و احتمال دارد که واهب نتواند رجوع کند بلکه این قائمة بعینها
نیست چه تفاوت نموده تفاوت در ملک متهب شده و موافق قاعده نما ملک
هر کسی مال او است پس این زیادتی مال متهب است چه نما ملک او است پس اگر قرار مال
واهب شود متی نماید پس این مثالش که قائمة بعینها بر آن صادق باشد و این
خالی از قوت نیست بلکه اظهر این است خصوصا هر گاه بفعل و عمل متهب شده

[illegible]



واقوی از این آنکه مال [illegible] و این [illegible] ترجیح [illegible] خصوص آنکه بازار این مال [illegible]
[illegible] اقوی نیست البته که در این صورت رجوع نمیتواند و این [illegible]
از [illegible] یا وطی جاریه [illegible] مرتب و اگر [illegible] بجواز رجوع در این [illegible]
[illegible] که متهب شریک واهب [illegible] بالقسمه [illegible] هرگاه هبه [illegible] شرط [illegible]
بدون آنکه تعیین عوض نماید و [illegible] متهب صحیح است [illegible] هبه [illegible] اگر
متهب عوض را داد صحیح و لازم میشود لکن تعیین عوض باید [illegible] و اگر اتفاق [illegible]
بر عوض [illegible] هبه [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] قیمت [illegible]
لکن واهب اختیار دارد میان رجوع و قبول عوض و متهب نیز مخیر است میانه
رد و قبول عوض و متهب نیز مخیر است میانه رد و قبول عوض و بعد از آنکه تعیین
و تقابض از طرفین شد [illegible] عوض [illegible] و اگر [illegible] از طرف
واهب شد و عوض [illegible] رجوع [illegible] چنانکه [illegible] و اما متهب
[illegible] ملک [illegible] هبه را [illegible] لازم است
که عوض را [illegible] لازم نیست [illegible]
تقابض طرفین [illegible] که احتمال [illegible] بیع و [illegible] ضمانات [illegible]
و اگر متهب بمیرد و هبه [illegible] ظاهر است که رجوع نمیتواند [illegible]
[illegible] بعینها نیست [illegible] و اگر واهب بمیرد احتمال است که ورثه
توانند رجوع [illegible] حق [illegible] از حقوق مورث ایشان و جمیع ارث [illegible]
[illegible] و علامه [illegible] و فخر المحققین [illegible] اختیار [illegible] عدم رجوع [illegible] هبه [illegible]
بمتهب و این [illegible] است [illegible] ثابت [illegible]
واهب رجوع [illegible] جواز [illegible] معلوم [illegible] و احوط نزد فقیر
آنست [illegible] مصالحه [illegible] علامه [illegible] و فخر المحققین [illegible]

[illegible]

و بعد آنکه [illegible] حق [illegible] خود را [illegible] بجنگ [illegible] که [illegible] حق
[illegible] ارثیه [illegible] و [illegible] که حصه [illegible] خواهد [illegible]
یا [illegible] و این را نیز [illegible] لکن چون بتقبیض شرط صحت است باید قبض
[illegible] اگر مشاع است [illegible] بتخلیه اگر [illegible] خانه [illegible] و احوط آنست که متهب
[illegible] در آورد [illegible] قبض [illegible] هبه [illegible] اما در مشاع هرگاه [illegible]
[illegible] متهب [illegible] بعنوان مشاع در آورد هر چند [illegible] شرکت شریک [illegible]
[illegible] آورد [illegible] حصه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] متهب [illegible] شرط نیست
و اگر متهب [illegible] قبل از قبض هبه باطل میشود مگر آنکه واهب [illegible] متهب
[illegible] هبه است [illegible] و اگر واهب [illegible] قبل از آنکه هبه را
متهب قبض نماید [illegible] هبه باطل میشود و اگر ورثه بخشند هبه است جدید
پس احکام و شرایط هبه را [illegible] دانستی سجل [illegible] الواهب
الطایع المعروف [illegible] اعترف بالمواهبة الشرعیة والاسقاط الصحیح
[illegible] الاسلامیة والعقلیة وسایر ضمائمها المعتبرة و کل
ذلک من الاقرار [illegible] حاله [illegible] جواز [illegible] المعتبرة [illegible]
[illegible] من المطلع الی المقطع [illegible] خطبه هبه نامچه هکذا
الحمد لله الواهب للعطایا والشکر الواسع العطایا والصلوة علی
سیدنا محمد وآله افضل البرایا صورت هبه نامچه بعد الحمد والتحیة
موجب تحریر [illegible] این صحیفه شرعیه [illegible] آنست که [illegible] وقتی از اوقات [illegible]

باعث از ساعات معروف بخیر و برکات و بیان از شرور و بینات فلان ابن فلان بر الآتی
الاذر و مجلس شریف ساطع حاضر و بالحضور رهبه صحیحه مرعیه شرعیه معوضه
غیر مرجوعه نمود در حالت صحت بدن و کمال عقل و شعور و جمعیت حواس جوارح
اقاریر شرعیه از و مرض لبعه فلان ولد فلان تمامی و همگی آنچه را که ملک موروثی
و متصرف فیه او بود الی وقت هذا المراهبة الشرعیه و آن عبارت است از تمامی
و همگی شش دانگ قریه فلان واقعه در محال فلان محدود از یک جانب و دیگر و جبال
و تلال و قنوات و انهار و اشجار رواحی و سایر ما یتعلق بها از سرایط الغنی
البیوت و معالف و الکره و کهوف و مجاری و براری و غیر ذالک از توابع شرعیه
و لواحق ملیه و اهلیه در عوض ... تاکید الاصل و توضیح
ثم ... مقبوض بالاقرار الشرعی و مرتب ... سطور
... الضبط و التصرف که بعد و داهب ... حالا ... الحافظ
... برجه برفتح مراهبه ... والمتهب مع المتهب ولو کان فاحش
... ازین التصرف ... تصرف متهب شد
و اکثر ... در کتر عوان که عوض ... مستحق للغیر ... او منفعا
کلا او بعض از عهده ... و قبض و اقباض و تسلیم و تسلم بین الطرفین کما هو
المقرر واقع و صیغه مراهبه شرعیه مشتمله بجمیع شرایط و ارکان و خالیه از عموم
... واقع ... بموجب ... این
شرعیه تمامی ... ملک خاص ... متهب شد ...
... تصرف مالکانه و مستقلانه در آن کتصرف الملاک فی املاکهم
... و الحقوق ... و کان ذلک فی ...

صیغه هبه یقول الواهب مخاطبا للمتهب وهبتك هذا

او الشیء المعلوم

او الشیء المعلوم ونحوه فیقبل المتهب بقوله قبلت ولو کانت معوضة
یقول وهبتك هذا بهذا او بعوض هذا او عوضا عن هذا فالقبول
کالسابق ولو وهب لولده الصغیر یوجب من قبله بالاصالة بقوله وهبت
ولدی الشیء المعلوم ویقبل عن الصغیر کالسابق ویقبضه کافه عن
الصغیر ولو کان العاقد وکیلا عن الطرفین یوجب عن قبل الواهب
بقوله وکالة عن الواهب وهبت المتهب الشیء المعلوم ویقبل عن
المتهب بقوله قبلت وکالة عن المتهب ولو وکل الواهب دون
المتهب فیوجب الوکیل عن الواهب مخاطبا للمتهب بقوله وکالة عن الواهب
وهبتك الشیء المعلوم فیقبل المتهب لنفسه بقوله قبلت ولو انعکس
فیقول الواهب بنفسه مخاطبا لوکیل المتهب وهبت لموکلك الشیء المعلوم
فیقبل وکیل المتهب بقوله قبلت لموکلی والعوض کما ذکر والقبض
شرط في الصحة واللزوم على الخلاف وفي کتب الفقه ولو وکل الواهب
المتهب في العقد فیوجب المتهب عن الواهب بقوله وکالة عن الواهب
وهبتني الشیء المعلوم فیقبل لنفسه بقوله قبلت ونحوه ولو انعکس
فیقول الواهب موجبا عن نفسه وهبت لموکلك الشیء المعلوم فیقبل
عن المتهب بقوله قبلت الهبة لموکلي وجاز الاکتفاء بقبلت وحده
ولو وکل کل واحد من الطرفین غیره من موکله الآخر فیخاطب وکیل الآخر
وکیل المتهب بقوله وکالة عن الواهب وهبت موکلك الشیء
المعلوم فیقول وکیل المتهب قبلت الهبة لموکلي ولو کانت معوضة
یقول بعد الشیء المعلوم عوضا عن الشیء المعلوم او بعوض الشیء المعلوم
او مقابل الشیء المعلوم سجل ... هبه نامه ... شرعیه ...

کلیه سر حد رسیت کقوله تعالی کطی السجل للکتب بیظرافی بزاید فقال الواقف
بهذه المواقفة الشرعية والتحلية بالشروط المقررة کما بعد تم في المتن لله
خطبهٔ وقفنامه بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الواقف على السرائر والمطلع
على الضمائر والصلوة والسلام على سيد الاكابر والاصاغر محمد وآله خير
الذخائر لمن وكلاهم من الاوائل والاواخر اما بعد بنده حقیر کثیر التقصیر
ومحتاج رحمت رب قدیر [illegible] وقف صحیح شرعی وحبس [illegible]
تمامی قرآن مجید وفرقان حمید وجمیع کتب فقه وتفسیر وحدیث وکلام وغیرها
من الفارسية والعربية واللغوية والادبية متعلقات [illegible] که نقد [illegible] وذخیرهٔ ایام
عمر صرف جمع وتحصیل آنها گشته [illegible] الحقیقه هر یک تحفهٔ [illegible] ودرمایه [illegible]
دارین [illegible] بموجب تفصیل علاحده وتفصیل الکتاب [illegible] فیها
[illegible] براولاد ذکور خود [illegible] ایشان براولاد
ایشان [illegible] علمای [illegible] آنها را [illegible] خود
[illegible] الوفات باکر [illegible] اولاد [illegible] واقفه [illegible]
یوهب لا ینقل عن البلد فان نقل فتولیته الی عالم البلد [illegible] شرائط فتولیته
[illegible] را [illegible] ماه [illegible] واحد [illegible] اند [illegible]
وقلم [illegible] برقواعد وتفصیل [illegible] الحمد لله الذی انزل على عبده
الكتاب وجعل الشمس ضياء والقمر نورا والصلوة على محمد
ادیبة الكتاب النبي الامي الذي خلق [illegible] حين من الدهر لم
يكن شيئا مذكورا وكتب طاعته على الامم وكان ذلك في الكتاب
مسطورا [illegible] الله عليه وآله [illegible] السلام فانزل من السماء ماء
طهورا اعلم ايها الواقف على شرائط هذا الوقف اني قد اجتهدت

حتى حصلت

حتى حصلت من الكتب طرفا انا رايتها حسبتها لؤلؤا منثورا ومن
العرض [illegible] فاذا انظرت اليها لاقيت نضرة وسرورا ولقد اتيتها
هذا [illegible] ملكا [illegible] وان هذا من فضل ربي وعطاؤه
وما كان عطاؤه محظورا فان كان طالبوها غير [illegible]
[illegible] وجعلنا بينا وبينهم حجابا مستورا ولا تطع منهم اثما
او كفورا ولا [illegible] على غير ما شرط فتقعد ملوما محسورا واحذر عن التبديل
والتغيير فان عذاب ربك كان محذورا واحرج عن النقص الشروط حفظ
الكتاب والقطوط ولا تملكها [illegible] فانك لا تملك موتا ولا حيوة
ولا نشورا [illegible] الحزن فيها من [illegible] ولا تجعل لها قصورا تبارك
الذي ان شاء جعل لك خيرا من ذلك جنات تجري من تحتها الانهار
ويجعل لك قصورا ولا تغفل في حفظها حتى تكون من الذين قوما بورا
ويحرم من الرضوان [illegible] وتكون ملوما مدحورا [illegible]
[illegible] اشورا وان لا يجعل الله نورا ولا تكون من الذين اذا سمعوا
الحق اعرضوا [illegible] يخرج يوم القيمة كتابا يلقيه منشورا
ومن اخذ [illegible] فانما اشكو بثي وحزني الى الله واقول يا رب ان
قومي اتخذوا هذا القرآن مهجورا ومن نظر اليها بعين الامانة [illegible]
عنها ايدي الخيانة فينقلب يوم القيمة الى اهله مسرورا ويشرب
من كاس كان مزاجها كافورا ومن ركن [illegible] فان جهنم
جزاؤه موفورا صيغة الوقف يقول الواقف تعبد بعين الموقوف
والموقوف عليه وصفة الشيء المعلوم اوداره اودكان او حمام
او كتاب المعين ونحو ذلك ان كان الموقوف عليه حاضرا [illegible]

فيقبل الموقوف عليه بقوله قبلت فيقبض باذنه وينتفع به مع بقاء
عينه ما دام حيا وبعده يعود الى الواقف او ورثته وهذا النحو من
الوقف يسمى حبسا والمسائل المتعلقة به موكول الى كتب الفقه
وتفصيل الكلام فيه وفي سائره خارج عن المقصود هنا ولو وقف على
الكبير من اولاده فصيغته كصيغة الاجنبي في القبول والقبض ونحوها
واما الصغير فيقبل عنه وليه او هو بنفسه فائدة القبض في
الوقف على الصغير بقوله بنحو قوله وقفت الشيء المعلوم على ولدك
قاصد الصغير اذ مشير اليه بقوله هذا او واصفا اياه بالصغير
بان يقول على ولدي الصغير فيقبل وليه عنه بقوله قبلت ولو كان
العاقد وكيل الواقف والموقوف عليه حاضر فيقول الوكيل مخاطبا
للموقوف عليه وكالة عن موكلي او عن الواقف وقفت هذا الشيء
او الشيء المعلوم او المال المعين عليك فيقبل الموقوف عليه بنحو قوله
قبلت مكتفيا به او زائدا التفسير ولو كان وكيلا منهما يقول وكالة
عن الواقف وقفت الشيء المعلوم على موكلي او على زيد او على الموقوف
عليه فيقبل عن قبل الموقوف عليه بقوله قبلت لموكلي او يكتفي
بقوله قبلت من غير حاجة الى التصريح بالموكل او باسمه وكيل
فالظاهر من كلمات الفقهاء عدم الحاجة الى التصريح بذلك الا في
النكاح فان الاولى والاحوط بالتصريح بذلك وتمام الكلام في
الفقه ولو وكل من الطرفين اجنبيا غيرهما وكلاهما الاخر فيقول وكيل
الواقف وكالة عن موكلي وقفت الشيء المعلوم على موكلك فيقبل
وكيل الموقوف عليه بقوله قبلت فيقبض او يقبض الموكل الذي

هو الموقوف عليه

هو الموقوف عليه ولو وقف الى امد كشهر حبسا صحيحا يفيد فائدة الوقف
الى ذلك الامد ووجب تعيينه كقوله الى شهر او سنة فيقول وقفت
الشيء المعلوم على ولدي مثلا الى شهر فيقبل الوالدان كان قابلا والا
وليه بنحو قوله قبلت ولو وقف على احد واولاده بطنا بعد بطن
يكفي قبول البطن الاول ويقبض عن الثاني وما نزل ولا فرق في ذلك
بين اولاده او اجنبي وصيغته ان يقول الواقف للموقوف عليه وقفت
الشيء المعلوم عليك وبعدك اولادك بطنا بعد بطن فيقبل الموقوف
عليه بقوله قبلت ويقبض باذن الواقف ولو وقف على ولده الصغير
ثم على اولاده بطنا بعد بطن ما تناسلوا الى ان نزل فيقبل وليه عنه بقوله قبلت
ولو كان العاقد وكيلا عن احد الطرفين او عنهما جميعا يقول كما ذكر
في الوكالة السابقة الا انه يزيد بطنا بعد بطن ولو وقف على المساجد
والقناطير والفقراء والمقابر فالاحوط ان يقبل الحاكم او منصوبه ان امكن
والا فالظاهر جواز نصب الواقف وفي قبوله عنهم وجه احباء ناظر
مصالحه مصلحة شرعية شفقت نمود فلان بن فلان على الوجه تمامي ومكي محصولات
محققه مخروما ... [illegible] ... فلان محمد باعدك
فلان از قبيل اشجار و اثمار و ذاكه كردم حق كلسرخ آنرا اولاد عمر
ببيع فلان رابح ... [illegible] ... مدت ... تمام ادا
مصالح شرعيه وكالة عنهم جاري و واقع گرديد ... احبا ...
... شرعيه شفقت نمود فلان بن فلان ... تمامي ومكي محصولات ومنافع
... [illegible] ... جميع
... شرعيه ... از ... مدت فلان ... كنم سند

بانان صبیه هزار نقد کهدر آخر مدت کار ساز ما بی وصیغهٔ معامله شرعیه مستجمع
شرایط وارکان وخالیه از عموم نواقض باسقاط الغبن ولوکان فاحشا بل افحش
جنها جاری وضامن درک شرعی آن گردید که هرچه مستحق للغیر از عهده برآید تحریرا
شرط نامه معامله شرعیه منعقد گردید فلان ولد فلان از حاضر برای مدت فلان
تمامی ویک شانزده دانگ از مملوکات خود قطعه اورا که آن عبارتست از سه دانگ
شایع از جمله شش دانگ قریهٔ فلان با جمیع توابع شرعیه ولواحق عرفیه بمقدار
خروارکنم ودیگر وارجو وجیب جزارنا و جیب فی اینه وانه داحدة من حب الحنطة
بوزن هزار نقد وصیغهٔ معامله شرعیهٔ مستجمع جمیع شرایط وارکان باسقاط الغبن
ولوکان فاحشا بل افحش جاری گردید تحریرا فی شهر فلان نوع دیگر اجاره نامه
باجاره شرعیه داد فلان ولد فلان بفلان تمامی ویک دره این گاو سیاه نماینده از تحریر
الی مدت یکسال تمام بمقدار خروار کنم بیک بتان جدید و هرقرایه کاو سیاه
بکذار قبول نمود مستاجر مزبور برای موجر بر قدر سالی از موجر مسطور وصیغهٔ اجاره صحیحه
شرعیه فیها الی باه وقبوله جاری وواقع گردید در فلان در شهر بیع نامه تمام
اقر للموجر بالمواجرات الشرعیه کان به اللتی المتعلقات وصورتها ایضا اجاره نامه
باجاره شرعی داد از حاضر برای مدت سالی تمام مزرعه جاری فلان
ومکان فی محله فلان لیکار میاه بهمان خان تمامی دره جو حوض نصف وایره داخل
در قریهٔ بهمان کس دیکر سبب کاروانسرا میهن وارض آنها ودر حصه موکل خود
در قریه مذکوره که فیها تمام معلوم ومشخص است با توابع شرعیه را بمال الاجاره
حوض درکل مدت مسطوره مقدار فلان خروار کنم سینه کسک هزار نقد وما
الاجاره ارض آنکه دو دیمی وکاروانسرای مذکور مقدار فلان کنم بوزن فلان
وصیغهٔ مواجره شرعیه باسقاط غبن ولوکان فاحش جاری شد والباز وقوع اجاره

موزون

مو زمین بود وکات فی قبله شانع مجری کتبانه روز از جمله است شبانه روز قریه معروفه
با توابع شرعیه را ~~شغل~~ ~~به~~ ~~جمله~~ ~~مجری~~ ~~مذکوره~~ و مجری کسیم از جمله است سهم معلوم
مذکور با توابع شرعیه وشغل تقدیر بسته مجری مذکور از حاضر برای مدت مسطور
بمال المصالحه کل مدت مبلغ فلان وصیغهٔ مصالحه باسقاط غبن جاری شد تحریرا
نوع دیگر بیع الشرط بلوغ حد البلوغ طیعا فرمنع کرد مفتی فلان بن فلان از حاضر برای
الی مدت فلان تمامی ویک کیست خانه وباغچه معینه واقعه در محله فلان قریه
فلان محدوده بملک فلان وملک فلان و دشت ربع با توابع شرعیه بمبلغ فلان ویک
باجاره شرعیه متقبل شد بیع مزبور مبیع مسطور را از مشتری بر قوم در هرماه بمبلغ
فلان وباد درکل مدت بمبلغ فلان که در آخر مدت باد وصیغه مبایعه صحیحه شرعیه
فیها باسقاط جاری گردید وخیار فسخ مبایعه درکل مدت باع مسطور است
وهکذا فسخ اجاره در ضمن عقد خیار فسخ با اجاره که هرگز بعد از فسخ مبایعه قرار داد
با بقیه شرط تا این جمله برسد بیع شرط با جمیع شد در الحاجه تحریرا
ایضا قبالهٔ آنچه که قیمت ان قبله خیر ذو حقه باشد بلوغ حد بلوغ بیع صحیحه لازمه
شرعیه بالطوع والرغبة حال الجبر والاکراه فیر الحاج حاجی خان ابن وصی شرعی مرحوم
کرجی بیرالله وقیم شرعی سمیح میرعلی آنکه ولد صغیر مرحوم مزبور قیمومته ناخته عن جانبه
بعد از ملاحظه صرفه وغبطه صغیر بالطوع داعی حال حالت تا اره ولد به آنجه
دین فلان تمامی یک قطعه باغچه مکروه معینه واقعه در محله فلان محدوده
فلان با توابع شرعیه را الا الاوعیاء والماء والمدخل و مجری الماء و مایتعلق
بمبلغ فلان و بخرید مشتری شد را به تمامی مسیح قبض ودر اینجا منوت غیره
مال الاذن شرعیه باسقاط کافه خیارات موجبه فسخ سیما دعوی غبن ولوکان
فاحشا بل افحش جاری گردید و با بیع مزبور جاری رفع شایع از جمله یکقطعه باغچه



از اهالی قریه [illegible] در حین وقوع این قضیه حاضر و ناظر و از این مقدمه مطلع و مستحضر
و شاهد اند از قرار تفصیل ذیل نزد [illegible] روز [illegible] ادای شهادت
کرده [illegible] در این [illegible] از قاتل [illegible] و خطا اتفاق افتاده
نه از راه عمد نظر بر شهادت شهود واقع خطا قاتل وارث مقتول [illegible] شرعا
[illegible] خطا [illegible] از قاتل [illegible] بر عدم استطاعت و عجز [illegible] دیه را
و چون عاقله شرعیه [illegible] و اولیاء مقتول حسبة لله و طلبا لمرضاته و نظرا بالصلاح
مصلحین خیر اندیش بمضمون الصلح خیر دیه شرعیه مقتول [illegible] رضا [illegible]
او در [illegible] قاتل بمبلغ [illegible] تومان [illegible] بقرار [illegible]
و تسلیم کنم مصالحه نموده [illegible] ذمه قاتل را
بری و برئ [illegible] و صیغه مصالحه شرعیه علیها بالعربیة والفارسیة علی قانون
شریعت غرا و طریقه [illegible] جاری [illegible] هرگاه احدی از طرفین
[illegible] در این باب [illegible] که باشند از [illegible]
[illegible] مصالحه [illegible]
ایضا صلح نامه چون مدعی بود فلان [illegible] فلان [illegible]
[illegible] در خصوص فلان ادعا [illegible]
و مدعی علیه نیز حاضر و در جواب منکر ادعای مدعی [illegible]
[illegible] از مدعی طلب [illegible] بینه نموده [illegible]
[illegible] مصلحین خیر اندیش [illegible]
صلاحیت [illegible] از جهت رفع نزاع و قطع [illegible] ادعای [illegible]
فلان مبلغ مصالحه شرعی نموده که مدعی علیه [illegible]
ایشان [illegible] مصالحه شده و طرفین [illegible] صیغه

مصالحه

مصالحه علیها و کالت من طرفها جاری شده [illegible] در این باب [illegible] طلب
و طلب [illegible] فلان ایضا صلح
نامچه چون مدعی بود فلان در خصوص [illegible] نسبت [illegible]
حق با فلان [illegible] ادعائش [illegible] اتفاقا [illegible]
[illegible] و غرامات [illegible]
[illegible] مدعی علیه منکر [illegible] هر یک [illegible] بر صدق مطلب [illegible]
[illegible] لطول [illegible]
و خلاف [illegible] کدورت و فساد و بعید از انصاف [illegible] لهذا
مصلحین صلاحیت آئین بمضمون آیه کریمه المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم
[illegible] بمبلغ [illegible] مصالحه [illegible] فلان [illegible]
[illegible] وکیل مطلق [illegible] که هرگاه [illegible]
[illegible] شرع انور [illegible]
[illegible] مصالحه [illegible]
[illegible] صیغه مصالحه [illegible] قانون شریعت حضرت شارع صلوات الله علیه
جاری [illegible] طرفین [illegible] شرعی [illegible] لازم [illegible]
هرگاه احدی از طرفین [illegible] بمبلغ فلان [illegible]
[illegible] صورت تمسک [illegible]
[illegible]
[illegible] فلان [illegible]
[illegible]
[illegible] فلان

سجل هبه نامه اقرّ الواهب الطايع بالمواهبة الانهبة الشرعيه والاسقاط والتقابض والتخليه واخذ العوض تا آخر وكلا كلا تحرير ابواب

صورت هبه نامچه بعد هبه صحيحه شرعيه لازمه جايزه غير مرجوعه نحو فلان الفلاني در حالت صحت بدن وكمال عقل وشعور فلان تمامی دو دانگ یک باب خانه و باغچه محوطه معينه را مملّك و حيازه واقعه در حاره فلان محدود به حدود معلومه با توابع شرعيه در عوض ومقابل فلان مأخوذ با عتراف انشرعی و متهب مزبور نیز قبول نمود صيغه مراهبه شرعيه لازمه جايزه مشتمله بجميع شرايط واركان وخاليا از كافه نواقض ومبطلات بعد از اسقاط والتقابض والتخليه واخذ العوض تا آخر دالباب وقبولها منهما جاری رود واقع گشت در تاريخ فلان

طلاق نامچه خلع زوجه مدخوله در صورتيكه زن مدخوله بعد از یک طلاق که زوج او باوی مواقعه نموده و تمام مهر را بذل زوج کند و زوج هم راضی باشد در صورت مطلق سازد باب اجرای صيغه طلاق خلع وكيل نمايند به طريق مينويسند وكيل مطلق و نايب مناب شرعی خود گردانيد مسمی فلان عاليجاب اجرای فلان الفلانی را در حضور مطلقه صاحب زوجه مومی مدخوله حق مهر المسماة زوجه فلان نام بنت فلان در عوض بذل تمامی مهر المسمی فی العقد صيغه طلاق ايشان زاهندی بقيع الطلاق لبيما عهم جاری و مطلقه بطلاق خلع ساخته وتمام مذكوره نيز حاضر و آخر سابق الف برادر باب بذل تمامی مهر المسمی فی العقد در عوض طلاق واجرای صيغه و هكذا الحق نموده كيله صحيحه شرعيه و در ذلك تحريرا في تاريخ فلان

طلاق نامچه رجعی زوجه مدخوله در صورتيكه زوج خواهد كه زوجه خود را مطلقه نمايد و زوجه راضی نباشد الا با خذ مهر وشوهر مهرش را داده ودر ايام عدت غير مستحق بخواهد كه طلاق قادر اجرا و واهی را در باب اجرای صيغه طلاق رجعی وكيل نمايند چنين نويسند وكيل مطلق و نايب مناب شرعی خود كردانيد فلان ولد فلان عاليجاب

فلان طلق

فلان طلقت عاليجاب بتطليق زوجه مدخوله ممسوسه بكل حقوق مهر المسماة فلانه بنت فلان در حضور رجعی عدل للمومنين فی يقيع الطلاق لبيما عهم صيغه طلاق رجعی باين و جاری و مطلقه ساخت وتوكيله صحيحه شرعيه تحريرا في تاريخ فلان طلاق نامچه رجعی

غير مدخوله در صورتيكه زوج خواهد كه زوجه غير مدخوله خود را طلاق دهد الطلاق رجعی بنصف مهر ادا سازد كه مطلقه سازد در صورت از اين چنين نويسند وكيل شرعی خود گردانيد فلان ولد فلان اجرای فلان مطلق را در باب تطليق زوجه غير مدخوله ممسوسه غير بكل حقوق مهر المسماة فلانه كه صيغه طلاق از اين فی يقيع الطلاق لبيما عهم بطلاق رجعی مطلقه ساخته وتوكيله صحيحه شرعی تاريخ

طلاق نامچه خلع زوجه غير مدخوله در صورتيكه زوجه غير مدخوله ممسوسه خواهد كه از زوج مطلقه شود به يا نصف مهر را بشرط رضای زوج بذل كند واو در عوض نصف مهر او را طلاق دهد بعد از مطلقه شدن عده نزد او صورت از اين چنين نويسند وكيل مطلق و نايب مناب شرعی خود كرد بعد فلان ولد فلان اجرای فلان مطلق را در باب مطلقه ساختن زوجه غير مدخوله ممسوسه حق مهر المسماة فلانه در عوض بذل تمامی نصف المهر المسمی فی العقد كه صيغه طلاق ايشان را عندی يقيع الطلاق فيما بينهم جاری و مطلقه بطلاق خلع سازد و زوجه مسطوره نيز حاضره و آخر سابق الذكر را در باب بذل تمامی نصف مهر المسمی في العقد در عوض طلاق وكيل نمود كه اجرای صيغه نمايد

وكيل نامچه ادعای از قبل زوج در صورتيكه عمر ادعا نمايد كه زيد مرا وكيل كرده است كه زوجه مدخوله او را بعد مطلقه بطلاق رجعی نمايم صورت وكيل نامچه او را چنين نويسند وكيل مطلق و نايب مناب شرعی خود كرد و نمود فلان ولد فلان وكيل ادعا نمود از قبل فلان عاليجاب اجرای فلان مطلق را در حضور مطلقه نمودن زوجه



رکیل ادعای خود که دختر فلانه بنت فلان شد و در عوض بذل ثلث مهر از تمامی مهر
المسمی فی العقد عند هم یقع الطلاق لیما عهم صیغه طلاق اینجا جاری و مطلقه
بطلاق خلع نمود زوجه مطلقه نیز حاضره واخذ مزبور را در جواب بذل
ثلث مهر از تمامی مهر المسمی در عوض طلاق وکیل خود که صیغه طلاق اینجا
جاری نماید جوری ذلک ... فلان ایضا وکیل ناحیه ادعای از قبل ... در صورتیکه
مراد نماید که زوجه مدخوله فلان دختر المسماة مرا وکیل کرده است که او را مطلقه
بطلاق خلع نماید چون وکالت او ثابت نیست او را وکیل او ... کویند صورت
این وکیل ناحیه را چنین نویسند. وکیل مطلق ... بنا بر شرع خود کرد ... فلان
ولد فلان اخذ فلان مطلق را در خصوص مطلقه ... زوجه ... مدخوله
وکل خود ... المسماة فلان خانم بنت فلان در عوض بذل ربع مهر از تمامی مهر
المسمی فی العقد که عند هم یقع الطلاق لیما عهم صیغه اینجا جاری و مطلقه بطلاق
خلع نمود ... مزبور وکالة ادعائیه ... حاضر و آخذ ... اگر
در اجرا صیغه و بذل ربع مهر از تمامی مهر المسمی در عوض طلاق وکیل ...
... وکیل ... ذلک ... ایضا ... طلاق نامه
خلع وکیل مطلق ... بنا بر شرع خود کرد ... فلان ولد فلان وکیل ادعا
... فلان ... زوجه مدخوله ... خود دختر المسماة ...
در عوض بذل تمامی مهر المسمی فی العقد او را مطلقه بطلاق خلع ... وکیل
مزبور وکالة ادعائیه ... حاضر ... در اجرای صیغه و بذل مهر در عوض
طلاق وکیل ... وکیل ناحیه وکیل مطلق
و نایب ... شرع خود کرد ... ولد فلان ... فلان ...
دعوای ... از جمله ... طاهره ... واقعه ...

جدا نامه

وقبالهٔ دیگر ... فلان **قیم نامچه** از جانب حاکم شرع
چنین نویسند چون ثابت شد که سهی فلان ولد صغیر مرحوم فلان خالی از وصی
و وصی و اموال صغیر در مقام تلف و معرض تضییع می‌باشد ولابد است از تعیین
شخص امینی که حفظ حال و ضبط اموال صغیر مزبور بنماید از تلف و تضییع مصون
و محروس دارد الی حین بلوغ و رشد نماید بنا بر ذلک بشهادت جمعی از ثقات
بموجب اوامر ... دیانت و صلاحیت شعار تقوی آثار فلان کس بعضی
لمدت ... را بقیمومیت تعیین کرد که الی حین بلوغ و رشد حفظ حال و ضبط
اموال صغیر مزبور بنماید بنحوی سلوک نماید که عند الله ... والملائکه ... مستحق
و مستحق ... **کاغذ ماذونی نامچه** در صورتیکه حاکم شرع احدی را
در خصوص اجرای صیغهٔ نکاح و طلاق و امر بمعروف و نهی منکر و ماذون نماید صورت
کاغذ آنرا چنین نویسند چون در امکنه و بلاد مسلمین از وجود شخصی که متصف
بصفت امانت و دیانت و عارف بمسائل دینیه باشد ... در کارات
که از راه امر بمعروف و نهی از منکر ... مسائل ضروریه نموده و
از منهیات ایشان باز دارند ناچار فلهذا ... ماهر جناب فضیلت
مآب اخوند ملا فلان ساکن ... ماذون و مرخص نمودیم که در ... فلان مسائل ضروریه را
از روی رساله ... مؤمنین و مسلمانان القا و تعلیم نموده و عقود ... را موافق
قانون شرع انور جاری نماید و عامهٔ مسلمین باید دریناب از اطاعت و انقیاد
اخوند مزبور انحراف ... که ... و موجب عقوق اوامر
جناب رسالت‌پناهی ... علیهم اجمعین خواهند گشت کذالک
سرخط نامچه در صورتیکه زید عمر را اجیر کرده بقدر القوه بخدمات
مرجوعهٔ او قیام و اقدام نماید ... عمر ... ماه کار کند و بر ذمهٔ اوست که ...

لمدت

لمدت ... اجرت هر ماهه را ادا نماید و اگر اجیر بدون اذن آقا رفته است اجرت
هر ماهه را تقسیم مدت معین نماید از قراریکه در بعض اوقات مدت بطول انجامد
بسیار باشد و در بعض اوقات کمتر این امر هر وقت ... از اجرت معین را
تقسیم نمایند از مقدار اجرت هر ماهه را ادا نمایند و اگر این شرط را ننمایند اجیر قبل
از اتمام وعده اخراج شود مستحق چیزی نشود مشروع است بلکه باید مبلغ اندکی
شرط نماید که مستحق آن باشد صحیح است ایضا در صورتی است که هر دو راضی باشند و اگر
آقا اجیر را اخراج نماید اجرت تمام مدت را باید رد نماید و اگر اجیر بدون عذر
شرعی از پیش آقا رود آقا ... دارد که اجرت او را ادا ... و اگر زید
عمر را اجیر کند اجرت در مدت ... که کاغذ فیمابین ایشان ... شرط نامچه
چنین نویسند اجیر شرعی گردید مسمی فلان کس ولد فلان ... از تاریخ
الی انقضای مدت یکساله تمام بمبلغ چهار ... صاحبقرانی ... دینار
و بلبوس مفصله ...
... که اجیر مزبور در مدت مزبوره بخدمات مرجوعهٔ آقای خود
بقدر القوه والطاقه قیام و اقدام نماید و تمامی اجرت را در ... بابت
... شرط بر اینکه ... از قوه او تکالیف شاقه ننماید و بدون عذر شرعی او را
اخراج نماید ... اجیر مزبور مستحق تمامی اجرت ...
باشد و اگر اجیر بدون عذر شرعی اخراج شود مستحق اجرت ... صاحبقران ...
مدت ... **سرخط ...**
سرخط را چنین نویسند که در ... اجیر شرعی کرد فلان ولد فلان کس را
از تاریخ الی انقضای مدت یکساله تمام بمبلغ فلان و بلبوس مفصله که در مدت مزبوره
اجیر ... بخدمات مرجوعهٔ او بقدر القوه قیام و اقدام نماید ...

[illegible]

اجرت او ساده رود قطعاً و در چهار قطعه کلا زمانی برقرار رود که اگر احتمال غرور

اجیر شد کو رسید بدون عذر شرعی اخراج نماید اجرت او ساقط نماید و اگر اجیر زور بطلبد

بدون عذر شرعی اخراج شود در خلاف سنت سلطان مستحق اجرت نگردد و پناه آبا کرد

صورت کاغذ ضعفا که در حضرت علیا فقیر را ایشان ثابت باشد در کتب سیر نوشته

ثبت شد کلا اعانا الله تعالی من اعانه فی الدارین [illegible] و اگر افتقار کسی

ثابت نباشد در کتب سیر نوشته اعانا الله تعالی عن اعانة فی الدارین و بنویسد معنی

الفقر [illegible] فقیر کسی را گویند که قوت سالیانه خود و عیال خود را نداشته

باشد و ما یکفیه نباشد و احوط است که مطلق [illegible] نباشد و بعض گفته اند

که در مقارنت اقرار فقیر کفایت میکند صورت این کاغذ را چنین نیکو نویسند

بر ارباب ملک و اصحاب ثروت مخفی و مستور نماند که مضمون صدق مشحون الدنیا

مزرعة الآخرة هر شخص که از کتم عدم بوجه وجود قدم نهاد لازم و محتم است که

در جهان فانی تدارک [illegible] سرای جاودانی نماید و مضمون آیه وافی هدایه مثل الذین

ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة

مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم از جمله امرات

که [illegible] از حضیض مذلت [illegible] بعیوق مرتبه عزت

[illegible] عالی [illegible] مرتبه اقتدار

[illegible]

روزگار [illegible] و از مصیبت [illegible]

عاجز و [illegible] در رعایت [illegible]

منظور [illegible] از جمله فقرا [illegible]

و حسنات از [illegible] دستگیر [illegible] در روز لا ینفع مال

ولا بنون

ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم باعظم مثوبات [illegible] ذخایر

نشود مضمون من جاء بالحسنة فله عشر امثالها [illegible] مضاعف گرداند

متحقق اجر جمیل [illegible] صورت نسب نامه سادات عالی درجات

چنین نویسند و مهر گیرند گواهان ثبت شد بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی

انشأ من صلب آدم ذریته جعل فضلهم من الناس کفضل الشمس علی سایر

الکواکب طاهرا و مستنیرا و انزل فی اعزاز اوصاف المعاصرین من ذوی الکرام

من السماء سیما آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم

تطهیرا والصلوة والسلام علی نبیه و وصیه و اولاده الذین طهروا

رعایة حقوق ذریتها تمام تسطیر [illegible] بکونهم متحققین بالتوقیر

والتعظیم تسلیما کثیرا اما بعد بر کافه سکان و خلایق عالم بینش و بینشان

حقایق مقام [illegible] مخفی نماند که هر چند [illegible] رفیع درجات در شمول مضمون

حقیقت مشحون آیه وافی هدایه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و پرتو انوار

آفتاب [illegible] حقیقت [illegible] احوال سادات [illegible]

و بسبب عموم این آیه و آیات [illegible] کتب [illegible]

سیما نص اکرموا اولادی الصالحون لله والطالحون لی [illegible]

سلسله [illegible]

طبقه علیه و طایفه سنیه که صورت احوال [illegible] صلاح و سداد آراسته و بحلیه

حلم و ورع و تقوی پیراسته [illegible] صدق قول حقیقت [illegible]

[illegible]

که جامع این اوصاف [illegible]

و معتقد [illegible]

فلات آقا سید حسن کاشی الاصل تبریزی المسکن که بیت کریم الحسب و نجیب الاصل
و النسب [illegible] آفتاب شهرتش در [illegible] چون ید بیضای کلیم [illegible] اورات
سیاقتش از غبار شبهه مبرا و از [illegible] مزوره [illegible] چون از معاملات
روزگار [illegible] و مکلش [illegible] عقاب فقر و فاقه [illegible] و وطن اختیار
و [illegible] اعتبار [illegible] و در نهایت عسرت و افتقار اوقات گذارد [illegible] فلهذا ارباب کمال
مسالک شاه راه [illegible] نبوی و رهبران دین مبین حضرت مصطفوی و شیعیان
حضرت مرتضوی را لازم و متحتم است که جناب او را بمضمون آیه کریمه و آت ذا القربی حقه
و بمفاد و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین
و ابن السبیل از وجه خمس [illegible] و نذر و سایر وجوهات که دادن آن
بامثال [illegible] لایق و سزاوار است [illegible] شناسند
[illegible] دانند که هر آینه [illegible] و [illegible] دارین شده در یوم
لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم موجب اجر جزیل [illegible]
خواهند شد [illegible] از جمله [illegible] و از زمره [illegible] که مؤمنین دیندار و مسلمان
صاحب [illegible] و اقتدار باید در خصوص ادای حقوق [illegible] حضرت [illegible]
این قسم [illegible] و اهتمام تام [illegible] و [illegible] ایشان
رد نماید و [illegible] جناب اقدس [illegible] فرمایند
جناب [illegible] و جهت رضامندی و خوشنودی جناب مقدس نبوی و جناب حضرت
مرتضوی [illegible] از جمله شیعیان و پیروان ائمه [illegible]
محسوب [illegible] و السلام علی من اتبع الهدی صدق [illegible]
در صورتیکه [illegible] خمس [illegible] این [illegible] باشد
[illegible] المجتهد الجامع للشرائط [illegible]

که مال امام علیه السلام است

که مال امام علیه السلام است و او مصرفش را [illegible] و النصف دیگر را [illegible]
سادات [illegible] اگر صاحب خمس از سید [illegible] خواهد که [illegible] اگر چه [illegible]
صورت آن [illegible] و طریق [illegible] اول [illegible] از وجه خمس
[illegible] معروف [illegible] و [illegible] سید [illegible]
دوم [illegible] از وجه مال امام علیه السلام معروف [illegible]
و [illegible] سید [illegible] در [illegible]
سلاطین روزگار و خواقین [illegible] کارکنان [illegible]
[illegible] امور [illegible] نماید صورت [illegible]
[illegible] و الحمد لله و الصلوة و السلام [illegible] غرض از تحریر این کلمات
[illegible] که چون [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] که از [illegible] تبریز در عرض راه عراق واقع است [illegible]
و مقام توقف [illegible] و غربا [illegible] و راه [illegible]
[illegible] از [illegible] که [illegible] این بنا
[illegible] عظیم [illegible] و وقف [illegible] بحرمت [illegible]
[illegible] که [illegible] قرار
[illegible] که [illegible] رباط [illegible]
و برقرار [illegible] که [illegible] کاروان [illegible]
[illegible] که نظر [illegible]
و از راه [illegible]
[illegible] و اهتمام [illegible] نمایند [illegible]
[illegible]

[illegible]

الدعی اذن واله که بنابر و متوجه در پرستگار را امروز بور باشند و نکنند انه که هر کس یکبار نه
ازین سلوک و نما اهل دراه متوجه این شوق و توقع از مردم کار و اهل بحث
دعا برای ایشان بنمایند تا بدین وسیله مزید امیدواری و دعا برای ذات کامل الصفات ملک
صفات والا عالی شکوه که بر آثار بلند ان صورت حضرت نایب السلطنه فرمند
داشته که تریز بندگان دعا که بتوفیق و اتفاق حضور معدلت سیر بندگان شوکت
دنیان ... نبی الله ... مروج دین داران ... جهان و
جهانیان خدیو بلند اختر بلند اقبال والا کوکب ... نظر که حضرت مستطاب
... اعلی حضرت ... اعلی ... روی فرمایند
که ... ردای ... مبارک ... برای ... بسر ... باشد

فصل فی النکاح اما بعد بر اکثر جمیع امور شرعیه ... الی آخرها ... که ...
باحتیاط باشند ... خصوص امر تزویج و معامله نکاح که هر یک احتیاط را
سزاوار و متحقق است و بر وجهی باید که از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
و از علمای کرام منقول شده لهذا چند کلمه در طریق اجرای صیغه شرعیه ... که ...
که مراتب منقولات نوشته ... که خوانند ... بدعای خیر در جهان ... و اقلام ...
باصلاح ... ان ... لازم ... کوشیده ... نمایند والله خیر الموفق و المعین
و این رساله مرتب است بر یک مقدمه و ... فصول و یک خاتمه مقدمه در بیان
آنکه ... صیغه و دانستن ... واجب است و ... امور اوله
آنکه جمیع عقود ... باید که ... افعال ... الزمان ... در لفظ
بعت ... که در زمان گذشته ... بیع ...
ورنه ... حکم ... بیع ... که ... لفظ در زمان
حکم ... بیع ... و بعت ... از زبان و بیع ... لفظ ...
کفتن

کفتن آن لفظ و برین قیاس است انکحت و زوجت و قبلت و سایر عقود
دوم آنکه صیغه نکاح را باید بلفظ نکاح و تزویج واقع باید ساخت سیم
آنکه لفظ نکاح در کتب لغت و در قرآن مجید بمعنی ... واقع شده است و تزویج
نیز در بعض متعدی ... و در بعض ... و در بعض از اخبار متعدی ... اگر
در کلام بعض از علما متعدی ... واقع شده است بنابرین رعایت لغات الاحتیاط
هر دو لفظ نکاح و تزویج را ... باید ... چهارم آنکه ...
... اسم ... مقدم است بر اسم زن و ... برعکس است پس اگر رعایت ...
... خواه ... پنجم ظاهر قول اکثر اصحاب آنست که در ...
بالغه عاقله رضای دختر کافیست ... بعض ... تنها رضای ولی کافیست
و بعض دیگر میگویند که رضای ... شرطست ... اگر ... دختر ... و ...
ولی ... صیغه ... ذکر وکالت ... چهار
صورت ... خواه ... ششم آنکه ولی در نکاح ... و جد
پدری ... رضای ... کافیست و اگر ... رضای دختر
کافیست و اگر ... رضای زن کافیست هر چند پدر و جد ... باشند
... مقدمات ... که ... زن صیغه ...
... مرد با زن ... با زن ... رضای ولی را رعایت میکنند
... زن ولی ... که ... بیوه است زن ...
است ... در صورتیکه مرد و زن ... عاقل ... باشند ...
باشند هم چهار صورت ... در ... روش ...
خواه ... روش اول در بیان ... زن و مرد ... باشند و ...
زن صیغه ... و زن ... حاضر ... باشد و رضای ولی رعایت شود

در این صورت وکیل زن احتیاطا هم از جانب زن و هم از جانب پدر یا جد پدری صیغه
نکاح را پس فرض بکنیم که مرد محمد نام داشته و زن زینب بر پنج قسم صیغه خوانده میشود
اول وکیل زن یکبار میگوید بلفظ نکاح متعدی بنفسه بتقدیم نام مرد أنكحتُ
موكلك محمدًا بزن دائم وکیل کننده ترا که محمد است موکلتی زینب
وکیل کننده خود را که زینب است علی صداق خمسین تومانًا موصوفًا
وکیل مرد میگوید قبلتُ النکاح لموکلی محمد علی الصداق المعلوم
قبول کردم آن نکاح را از برای وکیل کننده ام که محمد است بر کابین مشخص یکبار دیگر وکیل
زن میگوید بلفظ نکاح متعدی بمن بتقدیم نام زن با رعایت رضای ولی انکحتُ
نفس موکلتی زینب وکالةً عنها و عن ابیها او عن جدها
من موکلک محمد بالصداق المعلوم بزن دائم نفس وکیل کننده ام
که زینب است بوکالت از آن زینب و از پدرش و از جدش بوکیل کننده تو که محمد است
بمهر که گفته شده است وکیل مرد میگوید قبلتُ النکاح لموکلی بالصداق المعلوم
قبول کردم من آن نکاح را از برای وکیل کننده ام با مهر کابین معلوم که گفته شد سیم
یکبار دیگر وکیل زن میگوید بلفظ تزویج متعدی بنفس بوکالت تنها زوجتُ
موکلک موکلتی علی المهر المعلوم بزوجیت دائم وکیل کننده ترا
وکیل کننده ام را بر کابین معلوم وکیل مرد میگوید قبلتُ التزویج لموکلی
علی المهر المعلوم قبول کردم آن زوجیت را از برای وکیل کننده ام را با کابین
که گفته شد چهارم یکبار دیگر وکیل زن میگوید بلفظ تزویج متعدی بنفس بدون
ذکر وکالت بلکه خصوص بکند بنام مرد و زن یکبار زوجتُ محمدًا زینب
علی الصداق المعین بزوجیت دائم محمد را و زینب را بر کابین معین وکیل
مرد میگوید قبلتُ وکالةً عن موکلی قبول کردم بوکالت از وکیل کننده ام

پنجم یکبار دیگر

پنجم یکبار دیگر وکیل زن میگوید بلفظ تزویج متعدی بباء بوکالت تنها زوجتُ موکلتی
بموکلک علی المهر المعلوم بزوجیت تزویج دائم وکیل کننده ترا با وکیل کننده ام
بر کابین معلوم وکیل مرد میگوید قبلتُ لموکلی علی المهر المعلوم قبول کردم از برای
وکیل کننده ام بر کابین معلوم صورت دوم زن و مرد هر دو بالغ باشند و وکیل زن با وکیل
مرد بدون رعایت رضای ولی در این صورت بطرق اول و سیم و چهارم و پنجم صیغه
میخوانند و بطریق دوم نمیخوانند و نام وکالت پدر یا جد پدری را نمیبرند صورت سیم
آنکه هر دو بالغ باشند مرد با زن صیغه میخوانند بشرط رعایت رضای ولی در این صورت
از جانب پدر یا جد پدری او وکیل شود و بر پنج قسم نیز صیغه میخوانند اول بلفظ
تزویج تنها که متعدی بنفس و نام مرد مقدم باشد مثلا میگوید زوجتک نفسی
علی صداق خمسین تومانًا موصوفًا مرد میگوید قبلتُ التزویج
لنفسی علی الصداق المعلوم دوم باز زن میگوید بنکاح تنها که متعدی بنفس
باشد بر مرد مقدم مثلا انکحتُک نفسی علی المهر المعلوم بزن دائم بتو
خود را بمهر معلوم مرد میگوید قبلتُ لنفسی سیم باز زن میگوید بلفظ تزویج
متعدی بنفس بشرط ذکر وکالت و ولایت و میگوید مثلا زوجتک نفسی
اصالةً و وکالةً عن ابی و جدی بالمهر المعلوم تزویج کردم
بتو خود را باصالت و وکالت از جانب پدرم یا جدم بکابین معین مرد میگوید
قبلتُ التزویج لنفسی قبول کردم آن تزویج را از برای نفس خودم بکابین معلوم
چهارم باز زن میگوید بلفظ تزویج متعدی بباء بتقدیم نام مرد مثلا زوجتک
بنفسی علی المهر المعلوم مرد میگوید قبلتُ لنفسی پنجم [illegible]
و مرد با زن صیغه میخوانند و در عبارت [illegible] ولی [illegible] باشد
[illegible] در این صورت [illegible] اول و دوم و چهارم و پنجم صیغه خوانده

ما عبس ستیم خوانده میشود مقدمه پنجم آنکه وکیل مرد با زن صیغه میخواند با رعایت رضای ولی در صورت نیز به پنج قسم صیغه میخوانند اول زن میگوید بلفظ نکاح که
کو منعقد میشود و نام مرد مقدم شد أنكحت موكلك نفسي على الصداق
المعلوم یعنی نکاح کردم به وکیل کننده تو دادم خود را بر صداق معین وکیل مرد میگوید قبلت
النكاح لموكلي على الصداق المعلوم یعنی قبول کردم آن نکاح را از برای وکیل
کننده ام بر مهر معلوم دوم باز زن میگوید بلفظ نکاح منعقد میشود و اسم زن مقدم شد
أنكحت نفسي من موكلك على الصداق المعلوم نکاح کردم خود را از وکیل
کننده تو بر مهر معلوم وکیل مرد میگوید قبلت النكاح لموكلي على الصداق
قبول کردم آن نکاح را از برای وکیل کننده ام بر مهر سیم باز زن میگوید بلفظ
تزویج منعقد میشود با ذکر وکالت و ولایت و نام مرد مقدم شد زوجت
موكلك نفسي اصالة ووكالة عن جدتي على الصداق المعلوم
تزویج کردم وکیل کننده ترا خود را با اصالت خود از جانب جده ام بر کابین
معین وکیل مرد میگوید قبلت التزويج وكالة عن موكلي على الصداق
قبول کردم آن تزویج را از جانب وکیل کننده خود بر کابین معین چهارم باز زن
میگوید بلفظ تزویج منعقد میشود و نام زن مقدم شد زوجت نفسي موكلك
على الصداق المعلوم وکیل مرد میگوید قبلت التزويج لموكلي هكذا
قبول کردم آن تزویج را از برای وکیل کننده ام پنجم باز زن میگوید
بلفظ نکاح و تزویج منعقد میشود و نام مرد مقدم شد أنكحت وزوجت
موكلك نفسي على الصداق المعلوم نکاح کردم و تزویج کردم وکیل
کننده ترا خود را بمهر معین وکیل مرد میگوید قبلت النكاح والتزويج
لموكلي هكذا قبول کردم آن نکاح را و آن تزویج را بمهر معین مقدمه ششم

الکن

اگر مرد با وکیل زن صیغه میخوانند با رعایت رضای ولی در صورت نیز صیغه به پنج قسم
خوانده میشود مثلا اول وکیل زن میگوید أنكحتك نفس موكلتي على الصداق
المعلوم نکاح کردم بتو نفس وکیل کننده خود را مرد میگوید قبلت النكاح لي
على الصداق المعلوم دوم باز وکیل زن میگوید أنكحت نفس موكلتي منك
على الصداق المعلوم نکاح کردم نفس وکیل کننده خود را از تو بر کابین معلوم
مرد میگوید قبلت النكاح على الصداق المعلوم سیم باز وکیل زن میگوید
زوجتك نفس موكلتي وكالة عنها وعن ابيها وجدها
على الصداق المعلوم تزویج کردم ترا نفس وکیل کننده ام با وکالت از وکیل
کننده ام از جانب پدر و کیل از جد او مرد میگوید قبلت چهارم باز وکیل زن میگوید
زوجت نفس موكلتي بك على الصداق المعين تزویج کردم نفس
وکیل کننده خود را بر تو مرد میگوید قبلت پنجم باز وکیل زن میگوید زوجتك
وأنكحتك نفس موكلتي على الصداق المعلوم مرد میگوید قبلت لي
مقدمه هفتم در بیان آنکه مرد با وکیل زن صیغه نخوانند بدون رعایت رضای ولی
در صورت بار چهار شق سوال شتم بدخوانند مقدمه نهم در بیان آنکه
هر دو صغیر باشند ولی ایشان عقد میکنند مقدمه دهم در بیان آنکه مرد صغیر و زن بالغ
باشد مقدمه یازدهم در بیان عکس و خواندن صیغه بلفظ عربی چون متعارف نیست
و اهلیت با وکالت خوانند و عام میشود بنا بر اول بنا بر این آنها را بتفصیل گفته
مقدمه دوازدهم در بیان احکام متعلقه بر خواندن صیغه باید دانست که وکیل مرد
و زن هرگاه از زبان زن و مرد اقرار بشنوند و در وقتی که از زن اقرار میشنوند باید
شخص معین باشد و دیگر هرگاه اقرار دهنده آن زن است و اگر دو وکیل باشند در وقت
خواندن هرگاه موکل موکلی یا موکله موکلی بگویند و اگر نشنوند

سه مرتبه بگوید و تمام را بگوید و آنکس که ذکر میشود و صیغه میخواند عارف بعربیه
باشد که تمیز دهد اعراب و سایر الفاظ را درست تلفظ تواند نمود و تصحیح
لهجه خود نموده باشد که ادای حروف از مخارج آن نماید وقف و وصل
در مواضع خود بکند و اگر هر یک از مرد و زن در وقت عقد حاضر باشد وکیل
بگوید اسم هر یک را و اشاره کند بهتر است و پیش از اتمام صیغه ایجاب
بقبول کند بعد از تمام شدن هم فاصله عرفی در میانه واقع نشود و باید در وقت
ذکر شدن صیغه کشف تعیین قدر مهر که چند است و وصفش که از [illegible]
بار ای بهتر آنکه خطبه منقوله را بخوانند و اگر میسر نشود این را بخوانند خطبه

نکاح بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلق من الماء بشرا
فجعله نسبا وصهرا وکان الله علی کل شیء قدیرا وصلی الله علی
اشرف الاولین والاخرین محمد واهل بیته الذین اذهب الله
عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا اما بعد قال الله تبارک وتعالی
وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا
فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم وقال النبی
صلی الله علیه وآله وسلم تناکحوا وتناسلوا وتکثروا فانی
اباهی بکم الامم یوم القیمة ولو بالسقط والصلوة والسلام
علی اشرف المرسلین وعترته الطاهرین لا به جناب [illegible]
ملاذی مجتهد العصر والزمان میرزا احمد تبریزی سلمه الله در باب اجرای صیغه نکاح
بنظر این ماذون فرمودند که اجرای صیغه نمایند و هذا صورته هرگاه کسی
از طرفین وکیل باشد که صیغه نکاح را جاری نماید زوجه را مقدم داشته
بخواند انکحت موکلتی من موکلی علی الصداق المعلوم

قبلت النکاح

قبلت النکاح لموکلی علی الصداق المعلوم انکحت موکلتی
موکلی علی الصداق المعلوم قبلت النکاح لموکلی علی الصداق المعلوم
زوجت موکلتی من موکلی علی الصداق المعلوم
قبلت التزویج لموکلی علی الصداق المعلوم
زوجت موکلتی موکلی علی الصداق المعلوم قبلت التزویج
لموکلی علی الصداق المعلوم تقدم زوج اگر بنا قبلت میکند
انکحت موکلی من موکلتی علی الصداق المعلوم قبلت
انکحت موکلی موکلتی علی الصداق المعلوم قبلت
زوجت موکلی من موکلتی علی الصداق المعلوم قبلت
زوجت موکلی موکلتی علی الصداق المعلوم قبلت
هرگاه از طرفین وکیلین باشند که عبارت از وکلاء زن و مرد باشد تقدم زوجه
انکحت موکلة موکلی من موکل موکلی علی الصداق المعلوم
قبلت النکاح لموکل موکلی علی الصداق المعلوم
انکحت موکلة موکلی موکل موکلی علی الصداق المعلوم
قبلت النکاح لموکل موکلی علی الصداق المعلوم
زوجت موکلة موکلی من موکل موکلی علی الصداق المعلوم
قبلت التزویج لموکل موکلی علی الصداق المعلوم
زوجت موکلة موکلی موکل موکلی علی الصداق المعلوم
قبلت التزویج لموکل موکلی علی الصداق المعلوم
تقدم زوج
انکحت موکل موکلی من موکلة موکلی علی الصداق المعلوم
قبلت
انکحت موکل موکلی موکلة موکلی علی الصداق المعلوم
قبلت

زوجت موكلي موكلتي من موكلة موكلي على الصداق المعلوم
قبلت
زوجت موكل موكلي موكلة موكلي على الصداق المعلوم
قبلت
عقد فضولی را به طریق بخواند تقدم زوجه انكحت المرأة
المعلومة الرجل المعلوم على الصداق المعلوم از طرف زوج که
قبلت النكاح للرجل المعلوم على الصداق المعلوم انكحت
المرأة المعلومة من الرجل المعلوم على الصداق المعلوم از طرف زوج که
قبلت النكاح للرجل المعلوم على الصداق المعلوم زوجت
المرأة المعلومة الرجل المعلوم على الصداق المعلوم از طرف زوج که
قبلت التزويج للرجل المعلوم على الصداق المعلوم زوجت
المرأة المعلومة من الرجل المعلوم على الصداق المعلوم از طرف زوج که
قبلت التزويج للرجل المعلوم على الصداق المعلوم تقدم زوج
انكحت الرجل المعلوم المرأة المعلومة على الصداق المعلوم قبلت
انكحت الرجل المعلوم من المرأة المعلومة على الصداق المعلوم قبلت
زوجت الرجل المعلوم المرأة المعلومة على الصداق المعلوم قبلت
زوجت الرجل المعلوم من المرأة المعلومة على الصداق المعلوم قبلت
هرگاه از طرف ایجاب و قبول هر دو صیغه خوان صیغه جاری نمایند وکیل زن که
انكحت موكلتي من موكلك على الصداق المعلوم وکیل زن گوید
قبلت النكاح لموكلي على الصداق المعلوم وکیل مرد گوید
انكحت موكلتي موكلك على الصداق المعلوم وکیل زن گوید
قبلت النكاح لموكلي على الصداق المعلوم وکیل مرد گوید
زوجت موكلتي من موكلك على الصداق المعلوم وکیل زن گوید

قبلت

قبلت التزويج لموكلي على الصداق المعلوم وکیل مرد گوید
زوجت موكلتي موكلك على الصداق المعلوم وکیل زن بگوید
قبلت التزويج لموكلي على الصداق المعلوم فضولی از طرف
زن و وکالت از طرف مرد هرگاه صیغه که از بر طریق بخواند تقدم زوجه
انكحت المرأة المعلومة من موكلي على الصداق المعلوم
قبلت النكاح لموكلي على الصداق المعلوم
انكحت المرأة المعلومة موكلي على الصداق المعلوم
قبلت النكاح لموكلي على الصداق المعلوم
زوجت المرأة المعلومة من موكلي على الصداق المعلوم
قبلت التزويج لموكلي على الصداق المعلوم
زوجت المرأة المعلومة موكلي على الصداق المعلوم
تقدم زوج انكحت موكلي المرأة المعلومة على الصداق المعلوم قبلت
انكحت موكلي من المرأة المعلومة على الصداق المعلوم قبلت
زوجت موكلي المرأة المعلومة على الصداق المعلوم قبلت
زوجت موكلي من المرأة المعلومة على الصداق المعلوم قبلت
هرگاه فضولی از طرف مرد و وکالت از طرف زن صیغه بخواند تقدم زوجه
انكحت موكلتي الرجل المعلوم على الصداق المعلوم
قبلت النكاح للرجل المعلوم على الصداق المعلوم
انكحت موكلتي من الرجل المعلوم على الصداق المعلوم
قبلت النكاح للرجل المعلوم على الصداق المعلوم
زوجت موكلتي الرجل المعلوم على الصداق المعلوم قبلت التزويج للرجل المعلوم على الصداق المعلوم

[illegible]



زوجت موکلتی من الرجل المعلوم علی الصداق المعلوم

قبلت التزویج للرجل المعلوم علی الصداق المعلوم

تقدم زوج انکحت الرجل المعلوم من موکلتی علی الصداق المعلوم قبلت

انکحت الرجل المعلوم موکلتی علی الصداق المعلوم قبلت

زوجت الرجل المعلوم من موکلتی علی الصداق المعلوم قبلت

زوجت الرجل المعلوم موکلتی علی الصداق المعلوم قبلت

صیغهٔ عقد را با ضمیر چنین بخواند تقدم زوجه که طرف ایجاب است

انکحتها ایاه علی الصداق المعلوم قبلت النکاح له علی الصداق المعلوم

انکحتها منه علی الصداق المعلوم قبلت النکاح له علی الصداق المعلوم

زوجتها ایاه علی الصداق المعلوم قبلت التزویج له علی الصداق المعلوم

زوجتها منه علی الصداق المعلوم قبلت التزویج له علی الصداق المعلوم

تقدم زوج انکحته ایاها علی الصداق المعلوم قبلت

انکحته منها علی الصداق المعلوم قبلت

زوجته ایاها علی الصداق المعلوم قبلت

زوجته منها علی الصداق المعلوم قبلت

اگر کل صداق را مقدم دارد و لفظ انکحت و زوجت را در یکجا بگوید بهتر خواهد بود تقدم زوجه

علی الصداق انکحت و زوجت موکلة موکلی من موکل موکلی

قبلت النکاح والتزویج لموکل موکلی

علی الصداق انکحت و زوجت موکلة موکلی موکل موکلی

قبلت النکاح والتزویج لموکل موکلی تقدم زوج

علی الصداق انکحت [illegible] موکل موکلی من موکلة موکلی قبلت

علی الصداق

علی الصداق انکحت موکل موکلی موکلة موکلی قبلت

علی الصداق زوجت موکل موکلی من موکلة موکلی قبلت

علی الصداق [زوجت] موکل موکلی موکلة موکلی قبلت

صورت نکاح نامه هو المؤلف بین القلوب [illegible] الصیغة المناکحة الشرعیة

الناکح [illegible] المنکوحة العاقلة البالغة الباکرة

وکیله وکیلها

الشهود باقرارهما

الصداق

مبلغ ده تومان رایج [illegible]

[illegible]

[illegible] سنه ۱۲۵۱

[illegible]

[illegible] صداق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وکیله وکیلها [illegible]

[illegible] وکیلها من الطرفین [illegible]

[illegible] المنکوحة الثیبة العاقلة البالغة المتوفی عنها

زوجها [illegible] المسماة فلانة و اگر مطلقه باشد بنویسند المنکوحة

البالغة الثیبة المطلقة عنها زوجها وانقضت عدتها

وهی المسماة بنت فلانة [illegible] شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۵۱

في النكاح المنقطع وهو عقد لازم يحتاج الى الايجاب والقبول
والفاظ الايجاب ثلثة زوجتك وانكحتك ومتعتك ايها حصل وقع
الايجاب به ولكن الثالث هو الاظهر والاشهر ويجزي في الكل تقديمها
بنفسه بالباء ومن دونه في لفظ التمتع فقط بالاتم والالفظ من القبول
ما يدل على الرضا فيقول قبلت النكاح او المتعة وصيغة النكاح لو
اقتصر على قبلت جاز ويشترط ان يكون الصيغة باللغة العربية قيل
ويجوز اجراؤها بغيرها مع عدم امكانها ويصح العقد والاحوط
وجوب التوكيل مع امكانه الايجاب من الزوجة والقبول من الزوج
وان يكون القبول متاخرا عن الايجاب ولو بدء بالقبول وقال
تزوجتك فقالت زوجتك جاز ويشترط اتيانه بهما بلفظ الماضي
وارادة الانشاء منه وان يكون الزوجة مسلمة او كتابية كاليهودية
والنصرانية والمجوسية على الاشهر واما المسلمة فلا تمتع الا بالمسلم
والبالغة الرشيدة ان تمتع نفسها او ليها اعتراض بكرا كانت او ثيبا
على الاشهر وعدمه احوط كما يجوز صيغها من ذلك مع رضا الولي
وذكر المهر شرط في عقد المتعة ولا بد ان يكون مملوكا معلوما بالكيل
او الوزن او المشاهدة او الوصف ولو كان كفا من طعام مع التراضي
كذلك تعيين الاجل فلو لم يذكره العقد دائما ويشترط ان يكون
متعينا محروسا من الزيادة والنقصان كاليوم والشهر ويجوز ان تعين
مدة متصلة بالعقد ومتاخرا عنه مع اشكال ولو اطلق اقتضى
الاتصال بالعقد فاذا ذكر الاجل والمهر انعقد العقد ولو اخل
بالمهر مع ذكر الاجل بطل العقد ولو اخل بالاجل حسب بطل

متعة

متعة او انعقد دائما ويجوز ان يشترط عليها الاتيان بها ليلا او نهارا
او بعضها وان يشترط مرة او المرات في الزمان المعين وكذا الشرط يشترط
فيه لا بد من ان يذكر في متن العقد ولا عبرة بعبارة الصبي والمجنون
ايجابا وقبولا والولي هنا كالسابق ويجوز ايقاعه فضوليا كالدائم
فاذا تراضى الزوجان وارادا ان يعقدا بنفسهما تقول الزوجة اولا
متعتك او ابحتك او مكنتك نفسي في المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم
او تقول متعت نفسي اياك او مكنتك او ملكتك في المدة المعلومة با
لمبلغ المعلوم او قبلت فحسب وان وكلا غيرهما فيقول من قبل الزوجة
اولا متعت موكلتي موكلي او بموكلي او من موكلي او لموكلي في
المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم او يقول متعت المرأة المعلومة للرجل
المعلوم في المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم وكالتا عن قبلها او يقول عن
قبلها متعتها للرجل المعلوم في المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم او يقول
متعت زينب هذه لمحمد في المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم فيقول
من قبل الزوج قبلت التمتع لموكلي او قبلت لموكلي وان وكل الزوجة
الزوج يقول اولا عن قبلها متعت موكلتي لنفسي او من نفسي او بنفسي
في المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم او يقول عن قبلها متعتها لنفسي في المدة
المعلومة بالمبلغ المعلوم او يقول متعت نفسي من موكلتي او لموكلي
في المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم فيقول عن قبل نفسه قبلت التمتع
في المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم وان وكل الزوج الزوجة تقول اولا
من قبل نفسها متعت نفسي لموكلي او من موكلي في المدة المعلومة
بالمبلغ المعلوم او متعت موكلي لنفسي او متعت نفسي للرجل المعلوم



في المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم فيقول عن قبل موكلها قبلت المتعة لموكلي
او قبلت للرجل المعلوم في المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم وان كل
الزوجان احدا ووكل الوكيل شخصا آخر باذنهما يقول اولا متعت
موكلة موكلي لموكل موكلي في المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم
فيقول قبلت المتعة لموكل موكلي في المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم
وقس على ما ذكر باقي الصور وايقاعه فضولا مثل ان يقول متعت المرأة
المعلومة للرجل المعلوم في المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم فضولا
قبلت المتعة للرجل المعلوم فضولا اذا وقع العقد من قبلهما غائبين
وقس عليها باقي الصور وهو ازالة قيد النكاح بصيغة
خاصة والاصل ان النكاح عصمة مستفادة من الشرع لا تقبل التفاؤل
فيقتصر فيهما على ان يوقع بلفظ صريح الدلالة الذي اذن بالشارع
مريدا به الانشاء ولا يقع بالاشارة ولا بالكناية ولا بالكتابة الا مع العجز
عن النطق كالاخرس ويجوز الوكالة للغائب والحاضر وتوكيلها في طلاق
نفسها ويشترط فيه ان يجرد الصيغة عن الشرط والصفة وان تعلق ما لا
يمكن حصوله وعدمه مثل ان دخلت الدار فانت طالق وما لا
محققة الوقوع قطعا مثل ان طلعت الشمس فانت طالق وهذا مع علم
المطلق بالوقوع فيهما وان علم فالاشهر الصحة وان كان لا يخلو عن
اشكال الصداق للاشتراط ظاهرا ومن حضور شاهدين عدلين
يسمعا الانشاء معا قيل والمعتبر فيهما ان يكونا رجلين ظاهرهما
حسن بان لا يظهر الفسق منهما في الخارج يصح الصلوة معهما والاوضح
ان يكونا عدلين وان يكون المطلق بالغا فلا تجزي معبلة القصبي

ولو طلق

ولو طلق وليه لم يصح الا اذا بلغ فاسد العقل مع مراعاة الاحوط
الغبطة عاقلا فلا يصح طلاق المجنون ولا السكران ولا من زال عقله
باغماء وغيره ويطلق الولي عن المجنون دون غيره كالصبي ولو طلق
عنه السلطان مختارا فلا يصح طلاق المكره قاصدا للصيغة فما يطلق
به وان يكون المطلقة زوجة معينة والعقد دائما طاهرة من الحيض
والنفاس اذا كانت مدخولا بها او حاملا دون ما حاضرها
او غائبا دون المدة التي يعلم انتقالها من القرء الذي وطيها فيه الى قرء
آخر فلا يصح طلاقها اذا وقع في الحيض والنفاس علم بذلك ام لم
يعلم فيسقط اعتبار ذلك الشرط اذا كانت غير مدخول بها او حاملا
او غائبا عنها بعد مدة معتبرة سابقة ويصح طلاقها وان كانت
حائضا او نفساء ولو خرج الزوج وغاب عنها في طهر لم يواقعها فيه
جاز طلاقها مطلقا ولو كان حاضرا وهو لا يصل اليها بحيث
يعلم حيضها فهو بمنزلة الغائب مسترة ومدة الاستبراء في
المدخول بها الحائل الحاضر ومعادل في الغايب عنها زوجها
مضي مدة يعلم انتقالها من القرء الذي وطيها فيه الى الآخر ويترتب
الخلع على كراهية الزوجة ويأخذ الزوج من الزوجة في المباراة بقدر
المهر او اقل ولا يحل الزيادة وفي الخلع يحل وصورته في الخلع ان
تقول الزوجة مخاطبا للزوج اخلعني على ما بذلت لك وطلقني على
كذا او اخلعني على ما لي في ذمتك اذا كان معلوما جملة فيقول
الزوج خلعتك على ذلك وانت طالق على ذلك وانت مختلعة
على كذلك وانت طالق على ذلك هكذا اذا كان السؤال والجواب

١٢

من نفس الزوجين وان كان السوال من وكيلها او وليها يقول للزوج
اخلع فلانة على ما بذلت لك وطلقها على ذلك فيقول الزوج
خلعتها على ذلك وهي طالق على ذلك وان كان السوال من الزوجة
مخاطبة لوكيل الزوج او وليه يقول الخلع على ما بذلت لزوجي
طلقني على ذلك فيقول الولي او الوكيل انت مختلعة على ما بذلت
وطالق على ذلك وكالة عنه هذا اذا كان المجيب وكيلا ويقول
ولاية عليه بدل قوله وكالة عنه اذا كان وليا وان سال ولي
الزوجة او وكيلها من ولي الزوج او وكيله يقول ولي الزوجة
او وكيلها مخاطبة لوليه او وكيله اخلع فلانة على ما بذلت لزوجها
وطلقها عليه فيقول وكيله هي مختلعة على ما بذلت لزوجها
وطالق على ذلك ولاية على زوجها وان وكل الزوج نفسها في
اخلاعها تقول للاخلعة على ما بذلت لزوجي وطالق على ذلك
وكالة عنه وان وكلت الزوجة للزوج في السوال يقول لو اخلع
زوجتي موكلتي على ما بذلت لك هي فيقول لمختلعة على ذلك وطالق
على كذا ['] فان سالت الزوجة عن الزوج بارئني على ما بذلت
لك وطلقني على ذلك فيقول الزوج بارءتك على ذلك فانت
طالق وان كان السوال من ولي الزوجة او وكيلها عنه يقول
بارئني فلانة على ما بذلت لك طلقها على ذلك فيقول الزوج
بارءتها على كذا هي طالق وان كانت السوال من الزوجة من وكيلها
او وليها تقول بارئني على ما بذلت لزوجي وطلقني على ذلك
فيقول الولي مخاطبا لها بارءتك على كذا فانت طالق ولاية
زوجها

اقالة المبارات

على زوجك ويقول الوكيل بدل قوله ولاية وكالة لزوجك وان سال
وكيلها او وليها من وكيله او وليه يقول وكيلها او وليها مخاطبا
لوليه او وكيله بارءتك فلانة على ما بذلت لزوجها وطلقها على ذلك
فيقول ولي الزوج او وكيله بارءتها على كذا فهي طالق ولاية على
زوجها او وكالة من قبل زوجها وفق عليه باقي الصور
في البيع وهو العقد على نقل الملك من مالك بعوض معلوم لا ض
بلفظ خاص ويقوم مقام اللفظ الاشارة مع العذر ولا ينعقد الا
بلفظ العربي الماضي الخاص في الايجاب والقبول ويجوز الاستبدال
ويكون العقد بغير اللفظ الخاص معاطاة فيصح الرد من البائع والمشتري
ما لم يتصرفا في المبيع وثمنه وان تصرف احدهما دون الاخر يجوز للاخر
الرجوع اليه ولا بد ان يكون القبول مقترنا بالايجاب متاخرا عنه
على الاحوط ويشترط ان يكون كل المتعاقدين بالغا عاقلا مختارا
مالكا او من له ان يتصرف من قبل المالك كالاب والجد والوكيل
والوصي والحاكم وامينه ولو باع مال غيره كان العقد فضوليا فيتوقف
الاجازة المالك او وليه وهكذا اذا اشترى للغير وحضر بيع وشراء
موقوفة على اذن سيده ويثبت ولاية الاب والجد للاب للصغير
وغير الرشيد والوكيل يمضي تصرفه على الموكل ما دام الموكل حيا جائز
التصرف والوصي ان يمضي تصرفه الا بعد الوفاة والحاكم وامينه
يليان على المحجور عليه لصغر او سفه او فلس وحكم على غائب ولا بد
في الكل من ملاحظة الغبطة الا في الموكل والوصي لاختصاص الغبطة
عنهما وان يكون المبيع مملوكا فلا يصح بيع الحر والصيد قبل

اصطياده مثلا طلقها فلا يصح بيع الوقف مالم تؤد بعادته
الى خرابه والرهن مالم يؤذن مقدورا على تسليمه فلا يصح بيع
الآبق الا مع الضميمة او لمن يتمكن من تحصيله ممكن الانتفاع
به فلا يصح بيع القردة والدب وامثاله غير محترم اما بالذات
كالاعيان النجسة كالخمر والفقاع او بما قصد منه كآلات
اللهو مثل العود والشطرنج والعنب ليجعل خمرا وامثاله معلوما
بالكيل والوزن او العد فيما جرت العادة فيه بذلك او بالمشاهدة
كما في الارض والثوب او بالوصف في الاشياء المقصود منها طعمها
او ريحها او لونها وان يكون الثمن معلوم القدر والجنس والوصف
بحيث يرتفع الجهالة كما في الذهب والمبيع المضمون في الذمة المؤجل
فلو باع بحكم احد المتعاقدين عليه ويتاخر لم ينعقد اذا عرفت
ذلك فاعلم ان المبيع اقساما تختص بيانها وصيغتها في فصول
النقد هو بيع الحال بالحال وعبارة الايجاب بعتك
او ملكتك المبيع المعلوم بالثمن المعلوم وعبارة القبول قبلت
او اشتريت او تملكت او ابتعت المبيع المعلوم بالثمن المعلوم ويجب
الاقتصار على قبلت وامثاله والموجب ان كان وليا يزيد بعد
الصيغة قوله عن قبل فلان ولاية عليه والولي القابل يقول قبلت
عن قبل فلان ولاية عليه والولي في الطرفين يقول بعت المبيع المعلوم
بالثمن المعلوم الاصيل للمعلوم عن قبل فلان ولاية عليه وان كان
وليا والقابل وليا آخر يقول الموجب بعت المبيع المعلوم الاصيل
عن قبل فلان ولاية عليه فيقول الولي القابل قبلت عن قبل
فلان ولاية

فلان ولاية عليه والوكيل في الايجاب يقول بعد الصيغة عن قبل
فلان وكالة عنه او لموكلي فلان وهكذا في القبول فيقع قولنا
عن قبل فلان وكالة عنه او بدله موضع قوله ولاية عليه وفي العقد
الفضولي يقتصر على قوله عن قبل فلان فضولا في الايجاب والقبول
ويجوز حذف قيد فضولا والاكتفاء بالقصد وان كان العقد مع
شرط سواء كان خيارا او سقوطا او غير ذلك لا بد من ذكره في متن
العقد كان يقول بعتك المبيع المعلوم بالثمن المعلوم مع الشرط المعلوم
فيقول قبلت مع الشرط المعلوم وان شرط الخيار في مدة واسقط
باقي الخيارات الموجبة للفسخ يقول بعتك المبيع المعلوم بالثمن
المعلوم مع الشرط والاسقاط في المدة المعينة فيقول قبلت مع الشرط
والاسقاط في المدة المعلومة ولا بد فيهما اشتراط ان لا يكون خلاف
مقتضى البيع كان يشترط شيئا من الثمن على غير المشتري ولا يخالف
الكتاب والسنة ولا مما يؤدي الى جهالة المبيع او الثمن ولا مما العقد
في مقدورة المبيع المزروع على ان يجعله سنبلا ويلزم بعض الشرط
للزوم العقد بحيث لو انتفى يثبت خيار الفسخ بانتفائه كما اذا
شرط العتق في بيع المملوك فاذا عتقه فقد لزم البيع وان امتنع
كان للبائع خيار الفسخ بيع السلف ويسمى بالسلم ايضا هو بيع
موصوف في ذمة المشتري الى اجل بثمن حال او معين او مضمون
في ذمة المشتري وهو يقابل النسيئة ويشترط فيه زيادة على ما سبق
قبض الثمن قبل التفرق من مجلس العقد ووصف المبيع بما
ينضبط وان يكون المبيع مما ينضبط فلا يصح بيع اللحم

مثلا ووجوده غالبا وقت حلوله وان فقد وما فقد العقد
والتاجيل في المبيع مدة معينة محرم وسر من احتمال الزيادة والنقصان
وصيغته ان يقول المشتري وهو صاحب الثمن اسلفتك او
اسلمت اليك الثمن المعلوم في المبيع المعلوم الى مدة معلومة فيقول
البايع وهو صاحب الثمن قبلت او يقول البايع بعتك المبيع المعلوم
مؤجلا الى شهر بالثمن المعلوم فيقول المشتري قبلت وبايهما
وقع العقد وجميع ما ذكرنا اولا من الشرط والوكالة وغيره ات هنا
فتامل وبقي من المبيع اقسام اخر كالمرابحة وهو البيع براس المال
مع ربح زايد عليه والمواضعة وهو البيع براس المال بنقص عنه
والتولية وهو البيع براس المال بلا زيادة ونقصان فالعقد باطل
ان يبين الثمن واللفظ في كل ما يجوز بيعه فاذا تراضيا فذلك
فاما بيع الحال بالحال او الحال بالمؤجل وعكسه فهو معا ان
العقد كما ذكره فذلك العقد باطل جايز في كل ما لم تذكره فلا حاجة
الى ذكر صيغتها تفصيلا وهو ما هو محرم من اصله وذلك
بيع الغرر وبيع الملاقيح وهو بيع ما في بطون الامهات
وبيع المضامين وهو بيع في اصلاب الفحول وبيع الحصاة وهو ان
يقول ادم هذه الحصاة فعلى اي   وقعت فهو لك بكذا
وبيع الملامسة وهو ان يبيعه غيرها شاهد على انه مع لمسه وقع
البيع وبيع المنابذة وهو ان يقول انا انبذه الى فقد اشتريته
بكذا والبيع المعلق على شرط وهو ممكن الحصول عادة مثل
بعتك ان دخل زيد الدار او معلوم الحصول عادة مثل

بعتك

بعتك ان طلعت الشمس وغيرها مما هو مذكور في بعض الكتب
تفصيلا فراجعها ان شئت ذلك فايدة والربا امر حرام بالادلة
الكتاب والسنة وهو تعويض شيء لاخر مع التفاضل وهو يثبت
في البيع بشرطين الجنسية والكيل او الوزن في القرض مع اشتراط
النفع تم

صورت اجازه نامه . بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا محمد و آله الطاهرین
ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الآن الی یوم الدین

اما بعد نظر بر آن که [illegible] سلطان [illegible] [illegible] ۵ / ۱ / ۱

... [illegible] [illegible] تا گردن [illegible] علوم [illegible] [illegible]

[illegible] نمودند [illegible] اذا از قبل این جانب [illegible]

هستند در اجرای عقود و ایقاعات و [illegible] [illegible] [illegible]

الصلوة والسلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] داخل [illegible] [illegible] علیه السلام [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و صرف [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ...

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین اما بعد

بر آنکه بتجربه درستی این وضع نهاده اند در بیان شانزده خانه رمل و احکام

آن چنان است اگر کسی خواهد که ازین کتاب [illegible] باید اول [illegible]

چهار پهلو بردارد و باعتقاد درست سه بار قل هو الله احد بخواند و سه بار صلوات

بر محمد و آل او بفرستد و قرعه را بگرداند و صورت شکل آن از شانزده

خانه بر آید و درین کتاب و از لحیان و خارج و در قبض آن بر همین

طریق نوشته بخواند و بدان کار کنند این است شانزده خانه رمل

لحیان	قبض الداخل	قبض الخارج	جماعت
فرح	عقله	انکیس	حمره
بیاض	نصرة الداخل	نصرة الخارج	عتبه داخل
عتبه خارج	نقی الخد	اجتماع	طریق

اول لحیان

سعد اکبر است ای خداوند فال بدان که این فال غایت پسندیده

و مراد که داری بدان خواهی رسید و احوال تو در نیکوی شده از [illegible]

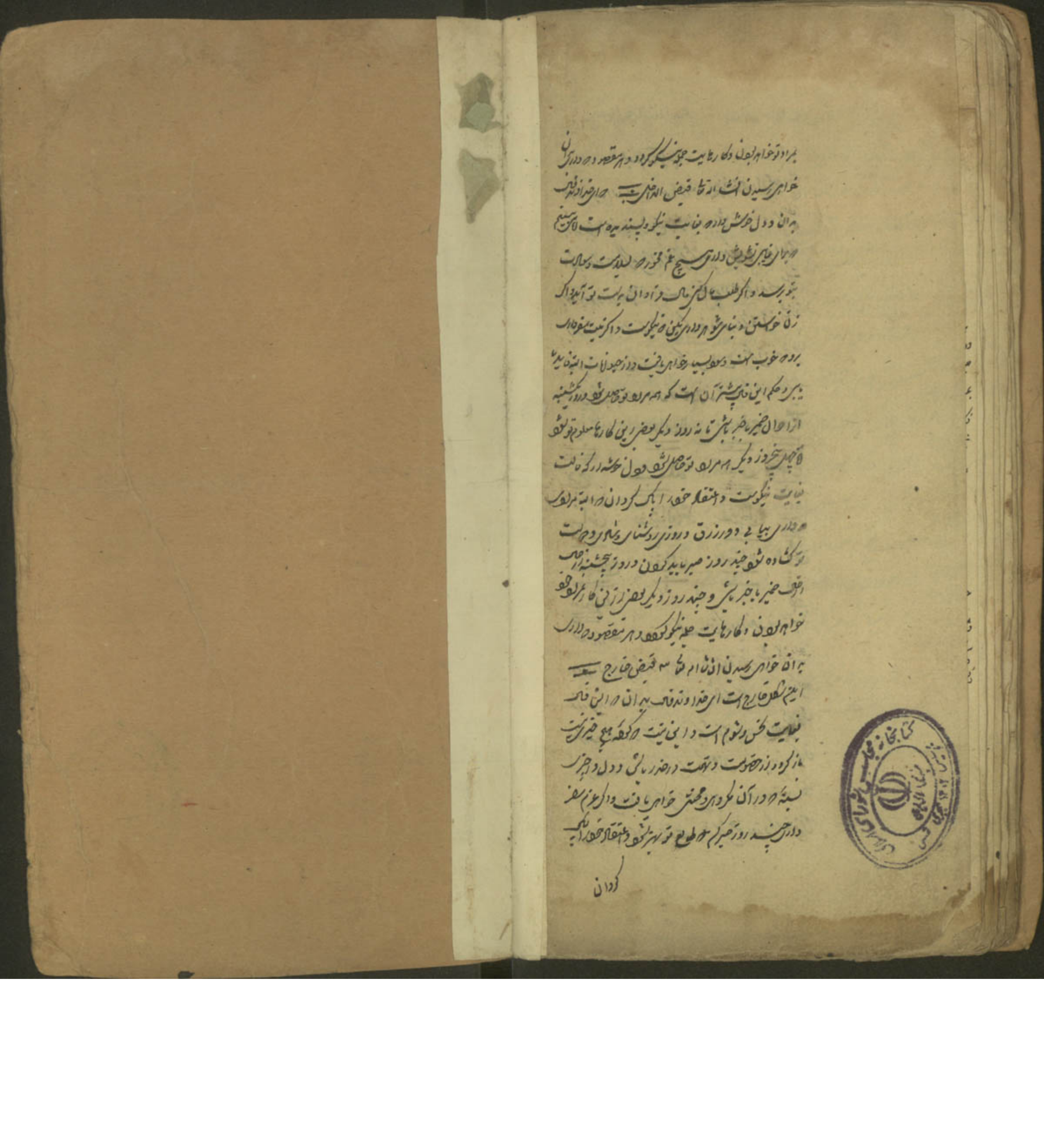
داری [illegible] خوب است [illegible] خوش دل شاد [illegible] و مراد و [illegible]

فرزند و دوستان ترا حال نیکو باشد و [illegible] که داری [illegible]

بتو رسد و ترا ازین مقام بجای دیگر [illegible] و از امیران و بزرگان

نیکویی بینی و ای طالب [illegible] [illegible] و چند روز [illegible]

در روز پنجشنبه [illegible] خبر [illegible] و چند روز دیگر [illegible]



برادر تو خواهد بود و کار رعایت جمله نیکو گردد و هر مقصود و مرادی که
خواهی رسیدن است ان شاء الله تعالی قبض الداخل سعد مراد خود از این فال
بدان و دل خوش بدار و بغایت نیکو و پسندیده است اگر سفر
در جهان خواهی زینهار پیش داری هیچ غم مخور که سلامت و سعادت
بتو برسد و اگر طلب مال کنی مال و زاد آن بدست تو آید و اگر
زن خواستن و بنای نو در داری نیکو نیکوست و اگر نیت سود داری
برو که خوب است و سود بسیار خواهی یافت و از جمله آن انشاء الله تعالی بدیدار
نبی و حکم این فال بیشتر آن است که هر مراد تو حاصل شود و روز یکشنبه
از احوال خیر با خبر باشی تا سه روز دیگر بعضی از این کارها معلوم تو شود
تا چهل روز دیگر هر مراد تو حاصل شود و دل خوش دار که حالت
بغایت نیکوست و اعتقاد خود را پاک گردان که رابطه مراد که
در داری بیابی و در رزق و روزی روشنایی پیدا و در دولت
تو گشاده شود چند روز صبر باید کردن و روز پنجشنبه از حال
خیر با خبر باشی و چند روز دیگر بعضی از این کار آگاه شود
خواهد بود و کار رعایت جمله نیکو گردد و هر مقصود و مرادی که
بدان خواهی رسید ان شاء الله تعالی قبض خارج سعد
این شکل خارج است ای خداوند فال بدان که این فال
بغایت نحس و مشوم است و این نیت که کرده هیچ خیر نیست
باز گرد از خصومت و تهمت و حذر باش و دل در چیزی
نبند که در آن نگردی و محنت خواهی یافت و اگر عزم سفر
داری چند روز صبر کن که طالع تو بهتر شود و اعتقاد خود را پاک
گردان